

بخش دوم

اصول و روش‌ها

الف. اصول

اصول اساسی در پرورش اخلاقی با تأکید بر دیدگاه امام علی (ع) / حجة الاسلام احمد اسلامی - اصول مدیریت تربیتی از دیدگاه امام علی (ع) / دکتر حسین خنیفر

ب. روش‌ها

رفتار بخشایش‌گرانه در نهج البلاغه، بررسی مبانی نظری و انسان‌شناختی و کشف اثرات روان‌شناختی آن / دکتر باقر غباری‌بناب - شیوه‌های تربیتی و تأثیر آن در آرامش روانی از دیدگاه امام علی (ع) / حجة الاسلام دکتر علینقی فقیهی - تربیت هادی و تربیت عایق (گسست میان طبیعت و تربیت) / دکتر عبدالعظیم کریمی - روش تربیتی عادت از دیدگاه امام علی (ع) و دانشمندان / محمدرضا نیلی‌احمدآبادی - بررسی مسایل تربیتی و روان‌شناختی در نامه حضرت علی (ع) به فرزندش حسن بن علی (ع) / دکتر محمد خدایاری فرد - نقش و تأثیر فصاحت و بلاغت در اثر بخشی بیش‌تر به گفتارهای تربیتی بر اساس الگوی نهج البلاغه / حمید حسن‌زاده



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی

**اصول انسانی در پرورش اخلاقی
به تأکید بر دیدگاه امام علی (ع)**

حجة الاسلام احمد اسلانی
(عضو هیات علمی دانشگاه گلستان)

مقدمه

پرورش اخلاقی و بهینه سازی منش های انسانی، از جمله اموری است که پیشینه‌ای به درازای تاریخ داشته و از همان بامداد حیات انسان مورد توجه بوده است. کهن ترین موارث فرهنگی به یادگار مانده از انسان‌ها، صرف نظر از هویت ملی و دینی، گزارشگر چنین واقعیتی است و نشان می‌دهد که این ادعا، گزاف نیست. انسان و اخلاق، دست کم در ادبیات، دو همزاد و همراه دیرینه و گسست ناپذیرند؛ چراکه اخلاق و منش‌ها، ریشه در جان و روان (فطرت) انسان داشته و به تعبیری جنبه ماقبل دینی دارند. دین نیز نهادی فطری و ساختاری سرشتی دارد و از این رو، نوعی الفت و همبستگی و پیوستگی بین اخلاق و دین، برقرار است. بر این اساس، انسان، اخلاق و دین، واقعیت‌هایی همزاد، همراه و تفکیک ناپذیرند. بحث پرورش اخلاقی و مذهبی، با وجود چنین پیشینه‌ای، هم‌چنان زنده و جدی است و طبعاً پاسخ‌ها و روش‌های تازه و نوینی را می‌طلبد. اخلاق و دین از آن‌جا که واقعیتی ساختاری داشته و نهادهایی فطری و سرشتی هستند، اموری لطیف و ظریف‌اند و باروری، بازآفرینی و پرورش و بهینه سازی آن‌ها، از پیچیدگی و حساسیت‌های فراوانی برخوردار است. دستگاه‌های مسئول باید اصول اساسی پرورش اخلاقی را تعریف و استراتژی مشخصی را در این حوزه تدوین کنند و به شرط توبه از راه‌های طی شده ناصواب و روش‌های ناروا و غیرکارآمد، طرحی نو در انداخته و بنای اخلاق را بازسازی کنند.

این نوشتار بر آن است تا با بهره‌گیری از کتب صامت و ناطق الهی - قرآن و سنت - و با تأکید بر آراء دانش روانشناسی تربیتی، دست کم پاره‌ای از اصول راستین را تعریف و به عنوان چارچوب کار پرورش، پیشنهاد نماید.

اصل اول. پرورش اخلاقی باید آرام آرام، به تدریج و در بستر زندگی صورت پذیرد. دنیای خلق و جهان فیزیک، دنیای زمان و زمین، دنیای سیستم‌ها و مکانیسم‌ها و دنیای تدریج و تکامل است. هر پدیده، رویداد، حرکت و سکنتی از قاعده و قانونی برخوردار و دارای ضابطه‌ای است و هر چیزی ظرفیت، وزن و اندازه‌ای خاص دارد^۱. آفرینش هستی، زایش و پیدایش انسان، رویش و بالش دین و سازش و پیمایش احکام، از نظام تدریج، تقدیر و تکامل پیروی کرده و تکوین، تشریح و تدوین یافته است.

تبیین هستی چه از نقطه نظر علمی و چه از منظر فلسفی، نشان می‌دهد که ناموس الهی آفرینش، نظام‌مند بودن هستی است. به فرموده امام علی علیه السلام: «القدر نظام التوحید»؛ سامان‌گیری و سازمان‌پذیری دستگاه توحیدی، مشروط به نظام سیستم‌هاست (غررالحکم، ماده قدر)؛ یعنی تقدیر مقدمه توحید است.

بر این اساس، تقدیر به مفهوم نظام‌مند بودن هستی، به مثابه شالوده تدبیر انسانی است. به بیان امام علی علیه السلام: «تدل الامور للمقادیر، حتی یكون الحتف فی التدبیر؛ دنیا، پدیده و رویدادهای آن، رام نظام تقدیرند، به گونه‌ای که تدبیر نامبتنی بر تقدیر، نافرجام و بی‌سرانجام و بیهوده و غیر کارآمد است» (نهج البلاغه دشتی، حکمت ۱۶).

انسان، منحنی رشد او و جریان تکامل او، بر همین اساس استوار است و از همین قاعده پیروی می‌کند. اینکه فرموده‌اند «الامور بالتقدیر لا بالتدبیر» ناظر بر همین معنی و مفهوم است. بر این اساس، همان‌گونه که باید ارگانیسم اندام روانی و سازمان حیات روحانی انسان را شناخت و کشف کرد، باید مکانیسم تکامل را هم در همه حوزه و ساخت‌ها، اصم از تکامل زیستی - طبیعی، تکامل روحی - روانی، تکامل شخصیتی - رفتاری و تکامل مدنی - اجتماعی شناسایی و کشف نمود: «انسان‌ها، رفتار و حیات روحی آن‌ها، دارای قوانین، مکانیسم‌ها، فعل و انفعالات و کشش و واکنش‌های اختصاصی هستند. اگر بخواهیم با آن‌ها کار کنیم. باید ارگانیسم اندام روانی و مکانیسم حیات روحی و قوانین حاکم بر رفتار آن‌ها را بشناسیم. انسان‌ها به مثابه صندوق رمزند، گشودن کتاب روح و جلب همکاری آن‌ها، بیش از هر چیز آگاهی و ظرافت می‌خواهد. قوانین رفتار انسانی را باید مانند قوانین فیزیک، شیمی و فیزیولوژی کشف کرد نه وضع» (ناصرالدین صاحب‌الزمانی، دیباچه‌ای بر رهبری، صص ۲۵-۱۵).

آموزه‌های دینی نیز سخت بر این نکته تأکید دارد؛ آن‌گونه که زیباترین تلاش و تکاپو را، حرکتی می‌داند که در آن تدبیر انسانی، ناهماهنگ و ناسازگار با تقدیر الهی باشد. (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۰). از این رو آگاهی و اشراف بر مقدمات مهندسی انسان، برای هر کس که با انسانی،

۱. رک به آیات: فرقان/۲، طلاق/۳، رعد/۸، حجر/۲۱، مؤمنون/۱۸، احزاب/۴۸ و سایر آیات مربوط به تقدیر و اقدار.

در خانه، مدرسه، کارگاه و یا اداره سر و کار دارد اجتناب ناپذیر است. بر اساس نظریه تقدیر و تکامل رویش و بالش استعداد‌های انسانی، دارای منحنی مشخص و برخوردار از چرخه‌های متمایز، اما به هم پیوسته و پیاپی است. بر اساس این نظریه، پرورش منش‌های اخلاقی باید با رعایت اقدار (ظرفیت‌ها) صورت پذیرد.

سنت تدریج در حوزه اخلاق، یک اصل تربیتی است. پرورش اخلاقی باید در یک برنامه‌ریزی زمان‌بندی شده متوازن، همراه با تربیت بدن و به پیروی از عقل، مبتنی بر شناخت نیازها، علایق و قابلیت‌ها انجام گیرد.

توجه به وضعیت بدن و نیز شرایط ذهنی، فکری و روانی انسان در هر مرحله از رشد، یک الزام تربیتی است. بمباران تبلیغی و طرح دفاعی و شتاب‌زده تحمیلی مسایل و معارف، از روش‌های دافعه برانگیزی است که واکنش‌های تند منفی را در پی داشته و ناهنجاری‌هایی را می‌آفریند که با فلسفه تربیت و رشد ناسازگار است.

تأکید فراوان آموزگاران دینی نسبت به رفق و مدارا در گفتار و رفتارهای تربیتی، به همین علت است. * سفارش به «تجاهل»، «تغافل»، «تسامح و تساهل» و «رفق و مدارا» در دین داری و پرستش‌گری، که به موجب آن حتی در احکام، تخفیف داده شده است، نمونه‌هایی از این فراوانی و انبوه به شمار می‌آید.

سیر و سیاحت و گشت و گذار در آیات و روایات، این اصل را خاطر نشان می‌سازد که پرورش اخلاقی باید در چرخه‌ها و دوره‌های رشد همه جانبه - رشد بدنی، ذهنی و عقلی - و بر اساس یک منحنی منظم صورت گیرد.

تأمل و تعمقی در این فرازهای سه گانه و تحلیل واژه‌ها و سازه‌های «استدعاء»، «ذکر» و «اثاره» نکات زیبا و ظریفی را آشکار می‌سازد.

«استدعاء مبتدای فطری» یعنی مطالبه «بازگشت به ویژگی‌های ساختاری و ارزش‌های ذاتی انسانی»؛ «ذکر» یعنی یادآوری، اما نه یادآوری آگاهی‌های اکتسابی و تجربی، بلکه آگاهی‌های ذاتی و ساختاری. یادآوری دو گونه است: نوع اول: یادکرد آگاهی‌های تجربی است که آن را «تداعی معانی» می‌گویند، نوع دوم: یادکرد آگاهی‌های ذاتی، ساختاری و حضوری است که «ذکر» نامیده می‌شود. بنابراین، «ذکر» یعنی خوداندیشی و خودکاری و «تذکر» یعنی دگرگویی. این که خداوند در قرآن پیامبرش را «مذکر» دانسته و می‌گوید: «انما انت مذکر، لست علیهم بمصیطر؛ تو مذکری و نه مسلط»، یعنی محور و مدار کار پیامبرانه، کاوش عمق اندام روانی مخاطب‌هاست.

«اثاره»، مصدر باب افعال از ماده «ثور» است. «ثور» یعنی گاو نر با کلمه «ثوره=انقلاب» هم خانواده‌اند و دارای مشابهت مفهومی وجه مشترک بین گاو نر و انقلاب این است که هر دو شخم می‌زنند و می‌کاوند، گاو نر، زمین را و انقلاب، زمینه اجتماعی را.

همین ماده است که در بیان امام در دستگاه مضارع استخدام و استعمال شده است. پس «اثاره» عقل، یعنی کاوش و شکوفا سازی توان عقلانی.

در قرآن آمده است: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً، ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ» (روم، ۵۴). بر اساس این آیه، زندگی بشر دارای چند دوره و چرخه است:

۱. دوران ضعف نخست (دوره طفولیت)

این دوره که فاصله تولد تا بلوغ را در بر گرفته و دوره طفولیت نامیده می‌شود، خود شامل چند دوره است:

۱. الف. هفت ساله اول؛ مرحله صباوت، سیادت و فعالیت

این مرحله دارای چند ویژگی است:

۱. الف. ۱. ویژگی کودکی (صباوت)

در این مرحله طفل باید کودکی کند و نرم‌افزار زندگی او در این دوره، بازی است. به گفته روایات: «دع ابنک یلعب سبع سنين» (بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۰۴)، «الغلام یلعب سبع سنين؛ نوباوه‌ها را واگذار تا به مدت هفت سال بازی کند» (وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۴). کودک در این مرحله هم، باید ارزیابی و راهنمایی شود، اما به هیچ وجه نباید جریان طبیعی و بازی زندگی او قطع و قیچی شود. به گفته معصوم علیه السلام: «امهل صبیک حتی یاتی له ست؛ کودک را رها کرده و آزاد گذارید تا به هفت سالگی وارد شود» (همان، ص ۱۹۳). در تاریخ آمده است که:

روزی در حال نماز، سجده پیامبر به درازا کشید. پس از نماز هر یک از یاران بر اساس پیش فرض‌های خود، داوری‌هایی داشته و آن را نزد پیامبر بیان داشتند. پیامبر فرمود: هیچ کدام از این پیش داوری‌ها درست نیست. بلکه واقع این است که فرزندم - حسن علیه السلام - بر پشت من سوار شده بود. روا ندانستم که شتاب گیرم تا او در این بازی و سوارکاری سیر و نیازش برطرف شود» (بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۰۰).

در ادامه گزارش مشابهی آمده است که: روایت کرده‌اند یک نفر یهودی این منظره را دید؛ واکنش نشان داد و زبان به انتقاد و اعتراض گشود. حضرت در پاسخ به این اعتراض فرمود: «اما لو کنتم تومنون بالله ورسوله لرحمتهم الصبيان؛ اگر خدا و رسول را باور داشتید، باید نسبت به کودکان مهربان و سوزمند می‌بودید» (همان، ص ۲۹۶).

و چنین است که مریبان و کسانی که به هر دلیل در این مرحله با کودک سروکار دارند، باید حالت و زبانی کودکانه به خود گیرند: «من کان عنده صبی، فلیتصاب له؛ کسی که سروکاری با کودک دارد، باید کودکی کند و حالت و زبانی این گونه به خود گیرد» (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰۳). بازی در این مرحله، بیهوده کاری، فرصت‌کشی و وقت‌گذرانی نیست، بلکه ساز و کار پرورش

مهارت‌ها و استعداد‌های انسانی است.

بر حسب نقل علامه مجلسی، در روایات آمده است که: «یستحب عرامة الغلام فی صغره، لیكون حلیماً فی کبره و ما ینقی ان یکون الا هکذا؛ شایسته است و جز این هم سزاوار نیست که نوزاد و کودک پر حرارت و شیطان صفت و بازیگوش باشد؛ چرا که در بزرگی شکیبا و هوشمند گردد» (امام کاظم علیه السلام).

در روایت مشابهی آمده است: «عرامة الصبی فی صغره، زیاده فی عقله فی کبره؛ بازیگوشی کودک در طفولیت، علامتی بر فزونی و گسترش توانایی خود او در بزرگسالی است» (میزان‌الحکم، ج ۵، ص ۳۵۲). این است که بازیگری در خردسالی، نمایه خردمندی و هوشمندی در بزرگسالی دانسته شده و فرموده‌اند: «اکیس الصبیان، اشد هم غضبا للکتاب؛ زیرک‌ترین کودک، خشمگین‌ترین کودک نسبت به کتاب و کلاس و مدرسه است» (سفینة البحار، باب علم). چهره بازی در این مرحله، چهره بزرگی و آقایی و فرماندهی کودک است و اگر پدران، مادران و مربیان در برابر چنین روحیه‌ای کم جنبه بوده و برخوردی بزرگوارانه و توانمندانه نداشته باشند، زیان‌های غیر قابل جبرانی برای کودک در پی خواهد داشت.

۱. الف. ۲. ویژگی بزرگی و فرماندهی (سیادت)

اشاره کردیم که چهره بازی در این مرحله، چهره بزرگی و آقایی است و به هیچ وجه به معنای بیهوده کاری، فرصت‌کشی و وقت‌گذرانی نیست. کودک در این مرحله و از رهگذر ساز و کارهای بازی نمایانه، میل برتری جویی و خودنمایی خود را ارضا نموده و بزرگی می‌فروشد. در روایات آمده است که: «الولد سید سبع سنین» (بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۰۴).

بدیهی است که لازمه سیادت به ویژه در دوره صباوت، فرماندهی و امارت است. بزرگ‌ترها باید حکومت خردسالان را پذیرفته و گردن‌نهند و نسبت به آنان اطاعت‌پذیر و فرمان‌بردار باشند.

۱. الف. ۳. ویژگی بیداری و پویایی (فعالیت)

کودکی، حکمرانی، بازی و بزرگی و سروری سبب می‌شود که به تدریج و ظرف مدت دوره طفولیت، محرک‌های فطری و غریزی بیدار شده و انرژی انسانی آزاد شود و در نتیجه صباوت و امارت همراه با فعالیت سپری گردد و به این ترتیب پایه‌های شخصیت انسان استوار شود. از این‌رو دوران کودکی، دوران تقسیم شاکله و تکوین شخصیت انسانی است و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به همین علت است که گفته‌اند: «کودک در پنج سالگی، نسخه کوچک شخص جوانی است که بعداً خواهد بود». در این دوره است که با توجه به ویژگی سوم، باید با رعایت اصول تعلیم و تربیت و سازکارهای مناسب^۱، بهره‌گیری از روش‌های دموکراتیک و پرهیز از

۱. به نمونه روایتی در این زمینه دقت کنید:

برخوردهای قهری^۱، و تکیه بر ارزش‌های انسانی و ملاک‌های عاطفی، به پرورش و رشد مهارت‌ها و استعداد‌های کودکان و نوجوانان اقدام کرد.

در آموزه‌های به یادگار مانده از پیشوایان معصوم آمده است که: «به فرزندان‌تان نماز، شنا و تیراندازی، و سروده‌های عبدی^۲ را بیاموزید»^۳. نماز، نمایه حسن مذهب و استعداد عشق و پرستش است؛ شنا، نماد ورزش‌های چند منظوره‌ای است که جنبه‌های مختلف هنری، رزمی و تن‌آرایی دارد و سروده‌های «عبدی» - با توجه به محتوای سیاسی و حماسی آن، نمود آموزش سیاسی و تربیت اجتماعی است؛ یعنی ظرافت‌ها و توانایی‌ها باید به گونه‌ای متوازن و متعادل رشد و پرورش یابند.

تاریخ‌گویی آن است که پیشوایان معصوم، همان‌گونه که نسبت به پرورش حسن مذهبی خردسالان توجه داشته و جدی بوده‌اند، نسبت به پرورش حسن هنری نیز اهتمام داشته‌اند.^۴

۱. ب. هفت ساله دوم؛ مرحله تکلیف، تعلیم و تأدیب

بر حسب تعیین روانشناسی رشد و بر اساس آموزه‌های دین، این مرحله نیز از چند ویژگی برخوردار است:

→ امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام می‌فرمایند:

وقتی کودک به سن سه سالگی رسید او را به «لا اله الا الله» گویی دعوت کن. پس از آن در سن سه سال و هفت ماه و بیست روز، او را به گفتن هفت بار «محمد رسول الله» آموزش ده و سپس در سن چهارسالگی او را به گفتن «صلی الله علیه و آله» فراخوان. در ظرف پنج سالگی، اگر کودک قادر به تشخیص چپ و راست بود، او را در برابر قبله فرارده و سجده بیاموز. در شش سالگی مراتب نماز - رکوع و سجود - را به وی بیاموز. وقتی هفت سال او تمام شد، زمینه را برای وضوسازی آماده کن و او را به نماز خواندن دعوت کن و سرانجام در پایان نه سالگی وضوی صحیح را به او بیاموز و به نماز خواندن وادار کن. (بحار، ج ۲۳، صص ۱۱۴-۱۱۳) و نیز ر.ک: مکارم‌الاخلاق طبرسی.

این روایات و امثال آن نشان می‌دهد که توجه به وضعیت بدنی، روانی و فکری کودک، در هر مرحله‌ای از رشد، یک الزام تربیتی است و در هیچ مرحله‌ای نباید او را بمباران نمود و چیزی را بر وی تحمیل نمود. در پرورش اخلاقی و مذهبی، «تدریجی بودن» یک «اصل تربیتی» است.

۱. در احادیث آمده است که: «امهل...» او را فرصت بده و آزاد گذار، تا آن‌جا که می‌گوید اگر در جای نامناسبی هم بول می‌کند، «دع و لاترولوا...» آزادش گذارید تا کارش را انجام دهد.

و نیز در رابطه با تنبیه کودک آمده است که: «لاتضربه واهجره ولاتطل؛ او را نزن، بلکه به‌طور کوتاه مدت قهر کن». ر.ک: بحار، ج ۲۲، ص ۱۱۴.

۲. «عبدی» معروف به «سفیان عبدی» از سرایندگان شیعه مذهبی بود که شعری سیاسی و حماسی داشت.

۳. در این زمینه ر.ک به تحف‌العقول، ص ۷۶ و نیز میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۷۲۲.

۴. در تاریخ آمده است که فاطمه زهرا(س) حسنین را به مسابقه در خطاطی فرا می‌خواند (ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۰۹).

الف. ویژگی تکلیف پذیری؛

ب. ویژگی تعلیم پذیری؛

ج. ویژگی تأدیب پذیری.

در گفتار پیشوایان دین آمده است: «ولمک ریحانتک سبعا وخادمک سبعا ثم هو عدوک او صدیقک» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۳)؛

«الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین، و وزیر سبع سنین» (مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵)؛

«الغلام یلعب سبع سنین و یتعلم الکتاب سبع سنین و یتعلم الحلال والحرام سبع سنین»

(فروع کافی، ج ۶، ص ۴۷)؛

«دع ابنک یلعب سبع سنین ویؤدب سبع سنین والزم نفسک سبع سنین» (مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵).

بر اساس این روایت، شیوه رفتاری درست با فرزند این است که در هفت سال اول، به جهت رشد عواطف، که چون گلی (ریحانه) نوشکفته و نهالی نورسته احتیاج به بالندگی و مراقبت دارد، باید احساسات و نیازهای او را درک نمود و آزادی لازم را در اختیار او گذاشت تا به مرحله شکوفایی جسم و جان برسد.

در مرحله دوم (هفت سال بعد) با در نظر گرفتن پیشرفت‌هایی که کودک به لحاظ جسمی و عقلی کرده است، آماده پذیرفتن مسئولیت است، که البته باید با رعایت توانایی‌اش به او محول شود. علاوه بر آن، کودک در این مرحله آمادگی درک ارزش‌های مثبت را پیدا نموده و می‌تواند آن‌ها را از ارزش‌های منفی بازشناسی کند.

به عبارت دیگر، در این مرحله است که کودک پایه‌های اخلاقی را درونی می‌سازد و به همین دلیل، در موقع لزوم می‌توان به تأدیب او همت گماشت.

در این مرحله نیز مسئولیت‌ها و وظایف ارجاعی به کودک، باید متناسب با ظرفیت جسمی، روحی و توانایی‌های دیگر او باشد و آنچه را او در حد توانمندی خود انجام می‌دهد، باید پذیرفت. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «خدا رحمت کند کسی را که در نیکی و نیکوکاری به فرزند خود کمک کند» و سپس بدین گونه توضیح داد:

الف. آنچه را که کودک در قدرت خویش داشته و انجام داده، قبول کند؛

ب. آنچه که بر کودک طاقت فرساست، نخواهد؛

ج. او را به گناه و طغیان وادار نکند؛

د. به او دروغ نگوید و در برابر او مرتکب اعمال احمقانه نشود».

محور تربیت در هفت ساله دوم، مسئولیت‌پذیری و قدرت تشخیص و بازشناسی خوب و بد و زشت و زیباست.

روانشناسی تربیتی ایجاب می‌کند که مسئولیت‌های محوله به نوجوانان، ارزیابی شده و

سنجیده باشد و نتایج خوب هم از آن‌ها پذیرفته شود؛ البته باید روحیه اغماض و تغافل هم در برخورد با اشتباهات و خطاهای آنان مراعات شود. به فرموده امام سجاد علیه السلام: «حق الصغیر رحمة فی تعلیمه والعفو عنه والستر علیه والرفق به والمعونة له؛ شایسته است که در آموزش کودکان و نوجوانان، مهربانی شود و از اشتباهات و خطاهای آنان چشم پوشی گردد و بر اساس مدارا با آن‌ها رفتار شده و آن‌ها مدد رسانی شود» (مکارم الاخلاق).

۲. دوران قوت

این دوره هم شامل چند مرحله است:

۲.الف. مرحله بلوغ و رشد (وزارت و مشاورت)

این مرحله با «بلوغ جنسی» آغاز می‌گردد و سپس به «رشد عقلی» می‌رسد: «وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح، فان ءانستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم؛ یتیمان را بیازمایید تا گاهی که به مرحله بلوغ و آمادگی ازدواج رسیدند. پس اگر دریافتید که آنان به رشد همه جانبه رسیده‌اند، اموالشان را در اختیارشان گذارید» (نساء، ۶).

بر اساس این آیه بلوغ جسمی با ترشح هورمون‌ها و آمادگی جنسی همراه است، ولی این بلوغ نشانه رشد یافتگی نیست و ممکن است مدت‌ها طول بکشد تا شخصیت فرد رشد کامل خود را بیابد و بتواند در اموال خود شخصاً تصرف نماید. فرد بالغ، به حد تشخیص و تمیز و به تعبیر قرآن به «رشد» رسیده است.

آیه ۸۲ سوره «کهف» نیز در این مورد است: «واما الجدار فکان لقلامین یتیمین فی المدینه وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحاً، فاراد ربک ان یبلغا أشدهما ویستخرجا کنزهما»؛ در هر دو آیه بحث از رسیدن اطفال یتیم به قابلیت تصرفات مالی و اقتصادی است؛ اما در آیه نخست پدیدار شدن «رشد» و در آیه دوم «بلوغ رشد» مطرح شده است که گویای ملازمه بین این دو است. حصول رشد به منزله شرطی برای شرکت در امور اقتصادی و مالی است. پس فرد در بلوغ و اوج آن‌که اولین مرحله دوران قوت است به قابلیت فکری و اجتماعی دست می‌یابد. دوره «وزارت» در روایات، ناظر بر همین مرحله است.

قرآن طی آیاتی، در ادامه بیان منحنی رشد، به این مرحله اشاره نموده و احکام آن را بیان کرده است. «...ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً، ثُمَّ لِنَبْلُوَهُمْ اَشُدَّكُمْ...؛ آن گاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید...» (حج، ۵). امام صادق علیه السلام نیز مرحله بلوغ و نیرومندی را هیجده سالگی می‌داند (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۳) و امام علی علیه السلام در بیان مشابهی فرموده است که: «جان و روان نوجوان همواره شاهد جنگ و ستیز خرد و نابخردی است، تا به سن هیجده سال برسد؛ در آن موقع اگر ساختمان فکری جوان طبیعی و سالم باشد کم کم عقل پیروز می‌شود و نابخردی رخت بر می‌بندد، ولی اگر دستگاه عقلانی دچار کمبود

ساختاری باشد، دیگر امیدی به رشد عقلی او نیست» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۳).

ویژگی های مرحله بلوغ و رشد (هفت ساله سوم)

این مرحله که مقارن با سنین بلوغ و نوجوانی است، دارای این ویژگی های است: وزارت؛ مشاورت و مشارکت و ملازمت.

این مرحله گر چه به مراحل قبلی پیوسته است، اما تفاوت فاحشی با آن ها دارد. در این مرحله، دیگر نوجوان مطیع و غلام نیست و به فرموده امام علی علیه السلام:

«ولدك ریحانتك سعباً و خادمك سعباً، ثم هو عدوك او صدیقك؛ فرزند تو، هفت ساله اول چون گل خوشبویی است که او را می بویی و می بوسی و در هفت سال دوم کارمند و فرمان بر تو است، اما پس از آن ممکن است دشمن و یا دوست تو باشد» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۳)؛ یعنی دوستی و دشمنی نوجوان در هفت ساله سوم، بسته به نوع کنش پدران و مادران و مربیان است؛ اگر آنان رفتار راست و درستی داشته باشند، واکنش نوجوان نیز دوستانه و صادقانه خواهد بود و اگر رفتار آنان نادرست و ناهنجار باشد، طبعاً عکس العمل نوجوان هم سرپیچی و سرکشی خواهد بود.

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله این مرحله را، زمان وزارت و مشاورت دانسته و می فرماید: «الولد سید سبع سنین، عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین؛ فرزند در هفت سال اول امیر و فرمان روا است و در هفت سال دوم اسیر و فرمان بردار و در هفت ساله سوم وزیر و مشاور است» (مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵).

مکانیسم تربیت در این دوره هم اندیشی و همراهی و «ملازمت» است و نه «امریت»؛ مرحله نوجوانی، دوره فرمان برداری، حکومت شونذگی و سلطه پذیری نیست. نوجوانان خود را هم ردیف مربیان و والدین دانسته و می بینند و انتظار هم رأیی و حرمت گذاری دارند. در این مرحله مربیان به جای اینکه رو به روی آنان قرار گیرند، باید در کنار آنان بوده و با مشاورت و مشارکت آنان، به اتخاذ تدبیر بپردازند. در روایات داریم که «در هفت ساله سوم باید با نوجوانان هم اندیشی و همراهی کنید» (میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۵). از این روست که بر اساس نقل قرآن، حضرت ابراهیم، مأموریت ذبح اسماعیل را با خود او در میان می گذارد و نظر او را می خواهد: «ماذاتری؟ تو چه می بینی و چه نظری داری؟» (صافات، ۱۰۲).

در این مرحله باید نوجوان را با «ادب زندگی» آشنا نمود و قواعد و قوانین رفتار اجتماعی و باید و نبایدهای حیات مدنی را به او آموزش داد. در حدیث آمده است که: «فرزندت را فرصت ده که تا پایان شش سالگی بازی کند، سپس وی را آموزش خواندن و نوشتن بده و در مرحله سوم وی را ادب بیاموز» (میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۵) و نیز روایت شده است که: «در هفت ساله سوم با احکام و مقررات و ادب زندگی جمعی آشنا شود» (اصول کافی، ج ۶، ص ۴۷).

برنامه های آموزشی و پرورشی باید به گونه ای باشد که ظرف مدت این سه هفت سال، که

شخصیت سازه‌بندی شده و شکل می‌گیرد، به بار بنشینند و انسانی سالم را بسازد؛ و گرنه پس از این، باید دست از تربیت فرد شست و به درگاه خداوند پوزش آورد. به فرموده معصوم علیه السلام: «فان رضیت خلائقه لاحدی وعشرین سنة والا فاضرب علی علی جنبیه، فقد اعذرت الی الله» (میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۵).

۲. ب. مرحله اعتدال

پس از اوج بلوغ، یعنی «بلوغ رشد»، مرحله دوم دوران قوت «استواء» نامیده شده است. استواء یعنی اعتدال و استقرار، توازن و تعادل، ثبات و استواری و این وضعیت در دهه سوم زندگی شکل گرفته و صورت می‌پذیرد.^۱

در این مرحله است که طبق نقل قرآن، مقام نبوت به عهده موسی گذارده شده است. به گفته قرآن: «فما بلغ اشدّه واستوی ءاتیناهُ حکماً و علماً...» (قصص، ۱۴).

اولین مرحله رشد عقل، سن بلوغ است؛ پس از آن مرحله دوم «بلوغ رشد»، سن ۱۸ سالگی است و سپس مرحله سوم، حالت «استواء» در سن ۲۸ سالگی است. این مرحله اندکی پس از رشد نهایی قامت به نهایت می‌رسد. امام علی علیه السلام فرموده است: «در سن ۲۴ سالگی استخوان‌ها دراز و قامت آدمی به رشد نهایی خود می‌رسد و سپس متوقف می‌گردد» (مستدرک الوسايل، ج ۲، ص ۶۲۵).

۲. ج. مرحله اعتلاء

این مرحله در دهه چهارم عمر صورت می‌گیرد. به بیان امام صادق علیه السلام: «آن‌گاه که انسان به سن ۳۵ سالگی رسید، به سن عقل و رشد رسیده و آن‌گاه که به سن ۴۰ سالگی رسید به نهایت رشد دست یافته است» (المیزان، ج ۱۸، ص ۲۳۵). از امام علی علیه السلام نیز نقل شده است که: «متهای رشد عقلی انسان تا سن ۳۵ سالگی است و آنچه پس از این به دست می‌آورد، به حکم تجربه است» (مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵).

در قرآن با اشاره به کمال قوه عقل در سن ۴۰ سالگی آمده است: «ووصینا الانسان بوالدیه احساناً، حَمَلْتَهُ اُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعْتَهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِضَالَةٌ ثَلَاثُونَ شهراً حتى اذا بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنة قال ربّ اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علیّ و علی والدیّ و ان اعمل صالحاً ترضاه و اصلح لی فی ذرّتی؛ ما انسان را به احسان در حق پدر و مادر سفارش کردیم، (تا یاد کند که) مادرش (۹ ماه) چگونه با رنج و زحمت بار حمل کشید و با درد و زحمت وضع حمل را به خود هموار نمود و سی ماه تمام (۲/۵ سال) تمام مدت حمل و شیرخواری را سپری کرد، تا وقتی که طفل به حد رشد رسید و چهل ساله شد می‌گوید: پروردگارا، بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس گویم و کار شایسته‌ای انجام دهم که آن را خوش داری...» (احقاف، ۱۵).

۱. امام صادق علیه السلام به بهانه آیه «ولما بلغ اشدّه واستوی» مرحله «بلوغ رشد» را هیجده سالگی و وضعیت «استواء» را رویش محاسن تعریف کرده است. (ر.ک: المیزان، ج ۳۰، فارسی)، ص ۳۵.

۳. دوران ضعف نهایی (سالخوردگی و کهنسالی)

این دوران هم مراحل دارد:

۳.الف. مرحله سالخوردگی، (از دهه پنجم تا دهه هشتم)

این مرحله در دامنه مرحله «اوج بلوغ» قرار دارد. قرآن می‌گوید: «ثم لتبلغوا أشدكم ثم لتكونوا شيوخاً...» تا آن‌که به سن رشد و کمال برسید و سپس پیری سالخورده شوید...» (غافر، ۶۷).

۳.ب. مرحله کهنسالی (ارذل العمر) از دهه هشتم به بعد

این مرحله، با فرسودگی و سستی قوای بدنی و دماغی همراه است. قرآن از زبان زکریا می‌گوید: «قال رب ائنی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیباً» (مریم، ۴).

به هر حال، رشد به طور اجتناب‌ناپذیر باید مرحله به مرحله صورت پذیرد و حرکت جهشی و تغییر ناگهانی امکان‌پذیر نیست. در گذر از هر مرحله به مرحله بعد، باید متناسب با تغییرات و وضع جدید سازمان ذهنی عمل کرد. همان‌گونه که توقع راه رفتن از یک نوزاد جدید چند روزه امری بیهوده است و لازم است که وی مراحل رشد جسمانی را طی کند، در مورد رشد اخلاقی نیز این یک اصل است که فرد باید از مراحل ویژه خود عبور کند. از این‌رو در آموزه‌های دینی نسبت به رعایت ظرفیت‌ها و توانایی‌های ذهنی، عقلی و روحی در پرورش و رشد اخلاقی و مذهبی تأکید شده است.

در روایات آمده است که: «ایمان و اخلاق و التزام عملی به دین، دارای سطوح و لایه‌های متفاوتی است و هر کسی نیز ظرفیت و قابلیت دارد و بر اساس آن، سطح و درجه‌ای از ایمان و اخلاق را دارد. بنابراین از هیچ کس مطالبه بیش از اندازه و پیمانانه نکنید و انتظار بیش‌تری نداشته باشید و وی را به بیش از توانایی وادار نکنید، چرا که شکسته و بیزار می‌شود» (وسایل الشیعه، ج ۱۱، ح ۹۵، ۲). در همان روایات اضافه شده است که:

«افراد را به دلیل تفاوت در ظرفیت‌ها و قابلیت سرزنش نکنید. بکوشید تا بر اساس ملاک «رفق و مدارا» و با قضا سازی در زمینه سازی، به تدریج و گام به گام آنان را تعالی بخشید و بدین‌گونه آنان را تشویق کنید» (همان، ح ۹۵، ۴، ۵، ۸، ۹).

در این دسته از روایات پس از تأکید بر تدریجی بودن رشد ایمانی و اخلاقی و پرهیز از برخورد هجومی و تحمیلی، توضیحی استدلال‌گونه آمده است که: «اما علمت ان اماره بنی امیه کانت بالحقیف والعنف والجور وان امامتنا بالرفق والتألف والوقار...» مگر نمی‌دانید که اساس امارت بنی امیه بر شیوه زور و خشونت و ستم بود و بنای امامت ما بر نرمی و مدارا و همبستگی و استوار است» (همان، ح ۹).

در این روایات به موجب اصول و مبانی روانشناسی رشد، توجه بیش‌تر معطوف به جریان عادی و طبیعی رشد است و نه تغییرات معجزگون اخلاقی. در رشد مرحله‌ای اخلاقی، افراد از

نظر ذهنی و روایتی نسبت به مرحله بعد جذب می‌گردند؛ از این رو افراد نمی‌توانند استدلال اخلاقی مربوط به بیش از یک مرحله بالاتر از مرحله کنونی خود را درک کنند، زیرا هنوز سازمان ذهنی و آمادگی روایتی لازم را کسب نکرده‌اند. به همین علت، فردی که در مرحله دوم است، نمی‌تواند برهان و داوری اخلاقی مربوط به مرحله چهارم را که عمل به آن هیچ گونه پاداش فوری برای او ندارد درک کنند.

درست است که رشد اخلاقی و پرورش دینی امری تدریجی است و باید پیوسته و آهسته صورت گیرد، اما برنامه ریزی، سیاست‌گذاری و جهت‌گیری باید بر اساس یک طرح جامع و الگوی کامل باشد. در قرآن، الگوی انسان کامل «امام» نامیده شده است (مرتضی مطهری، انسان کامل، ص ۲۸). شهید مطهری با تأکید بر الگویی چون امام امیرالمؤمنین، انسان کامل را این گونه تعریف می‌کند: «انسان کامل کسی است که همه ارزش‌های انسانی در او رشد کرده باشد؛ رشد ارزش‌ها به حدّ اعلاّی ظرفیت رسیده باشد؛ ارزش‌ها، رشدی هماهنگ و موزون داشته باشند» (همان، ص ۲۸).

ایشان در این رابطه می‌افزاید: «انسان آن‌گاه کامل است که به سوی استعداد، فقط گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمّل و تعطیل نگذارد، همه را با هم رشد دهد، یعنی در یک وضع متعادل و متوازن؛ علی‌البتّه می‌گویند: اساساً حقیقت عدل بر می‌گردد به توازن و هماهنگی. هماهنگی در این جا معنایش این است که در عین اینکه همه استعدادهای انسان رشد می‌کند، رشدش، رشد هماهنگ باشد. انسان کامل، آن اتسانی است که همه ارزش‌های انسانی اش با هم رشد کنند، هیچ کدام بی‌رشد نمانند و همه هماهنگ رشد کنند و رشدشان به حدّ اعلاّی برسد که اگر چنین شد، آن‌گاه می‌شود، انسان کامل» (همان، ص ۲۸).

بر این اساس، حوزه رشد و پرورش اخلاق، گستره مناسبات انسان را فرا گرفته و شامل می‌شود. با توجه به اینکه نقطه پرگار هستی (فلسفه آفرینش) انسان کامل است، گستره مناسبات انسانی را می‌توان در چهار محور تعریف و ترسیم کرد:

مناسبات انسان با خود؛ مناسبات انسان با اصل هستی (خدا)؛ مناسبات انسان با انسان؛ و مناسبات انسان با پیرامون و محیط طبیعی.

در محور اول، مواردی هم چون: خوداندیشی، خودشناسی، خودیابی، خودارزیابی، خودباوری، خودسازی و خود اتکایی، مدار و محور اخلاق را تشکیل می‌دهد. برآیند و بازتولید این مجموعه، مهندسی شخصیت و مدیریت خویشتن است (دبیاچه‌ای بر رهبری، صص ۲۵-۱۳).

اصل و اساس اخلاقی «خود» و محور و مدار کار رشد و پرورش، «کاوش و آزاد سازی» این خود است. از همین رو، سرلوحه دعوت انبیا و سرفصل تعالیم آنان، فراخوانی به خود اندیشی، خودشناسی و خودباوری است.

به بیان استاد مطهری: «اسلام غایت خاص دارد که انسان «خود» را بشناسد. قرآن کوشاست که

انسان خود را کشف کند. این خود، خود شناسنامه‌ای نیست، آن خود، همان چیزی است که «روح الهی» نامیده می‌شود و با شناختن آن خود است که احساس شرافت و کرامت و تعالی می‌کنند و... دعوت به «خود آگاهی» و این که خود را بشناس تا خدای خویش را بشناسی، خدای خودت را فراموش مکن که خودت را فراموش می‌کنی، سرلوحه تعلیمات مذهب است» (انسان در قرآن، ص ۲۶۳).

پایه و مایه تربیت و کار پرورش اخلاقی، عبارت از به چالش کشیدن فطرت ادراکی و احساس است و این ماهیت کار پیامبران است. امام علی علیه السلام در این رابطه و با اشاره به سنت بعثت و رسالت می‌فرماید: انبیاء آمده‌اند تا «لیستأدوهم میثاق فطرته ویذکروهم منسی نعمته ویحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشيروا لهم دفائن العقول؛ با کاوش عمق اندام روانی، محرک‌های فطری را بیدار کنند و انرژی عقلانی را آزاد و شکوفا سازند و بدین سان مردم را به بازگشت به خویش فرا خوانند» (نهج البلاغه، خطبه ۱).

این بیان ضمن آنکه «بعثت» را تعریف می‌کند، مدار و محور فعالیت‌های تربیتی و پرورشی را هم روشن می‌سازد.

بعثت یعنی بیدار سازی محرک‌های فطری و آزادسازی انرژی متراکم انسانی؛ بنابراین پایه کار تربیتی و اساس کار پرورش، به چالش طلبیدن فطرت ادراکی و احساسی مخاطب است.

به همین دلیل مواجهه نخست انبیا حتی با معاندان، معارضان و مخالفان، مواجهه کلامی است؛ آن هم همراه با اوصافی نظیر: جدال احسن، معروف، سدید و لّین^۱.

در قرآن آمده است که چون موسی و هارون باید به عنوان مأموریت به دربار فرعون می‌رفتند، دستورشان دادیم که:

«وقولا له قولاً لّیناً، لقله یتلکر او یخشی...؛ با فرعون به آرامی و نرمی سخن گوید، چه آنکه امید است به خود آید یا ترسان گردد» (طه، ۴۴).

در محور دوم. مقوله عشق ورزی و پرستش‌گری، زمینه مناسبات را تشکیل داده و مفاهیمی از قبیل «تسامح» و «تساهل»، «مراعات و مدارای یا نفس در عبادت»، «عادات و آداب عبادت»

و... به‌طور کلی «مدیریت عبادت»، مدار و محور تربیت اخلاقی را ترسیم کرده و ترتیب می‌دهد. در قرآن آمده است: «یریدالله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر» (بقره، ۸۵)، «ما یریدالله لیجعل

علیکم من حرج» (مائده، ۶)، «ما جعل الله فی الدّین من حرج» (حج، ۷۸)؛ خداوند برای مردم

۱. ر. ک: «جدال احسن»: عنکبوت/۴۶، نحل/۱۲۵.

«معروف»: بقره/۲۳۵، محمد/۲۱، نساء/۸۰۵، احزاب/۳۲

«سدید»: نساء/۹، احزاب/۷۰

«لّین»: طه/۴۴

آسانی و آسودگی خواسته و هرگز مردم را در تنگنا قرار نداده و دچار بن بست نکرده است؛ به همین دلیل هم هیچ گاه به نام دین چنین نکرده است.

در تاریخ آمده است که چون پیامبر ﷺ «معاذین جبل» را به عنوان نماینده و سفیر خویش به یمین اعزام کرد، در سفارشات، به او تأکید کرد که: «در برخورد با مردم آسان گیر و نه سخت، ذائقه‌ها را شاد و شیرین کن و نه تلخ و غمین، و در اقامه نماز به جماعت، حال ناتوان‌ترها را مراعات کن». امام سجاد علیه السلام نیز در همین رابطه می‌گوید: «راه و رسم خداخواهی و خدایابی آسان است و هموار، سختی و ناهمواری نمی‌خواهد و خود آزاری لازم نیست، چرا که نیاز خدا در آفرینش بر آسانی نبوده و انسان‌ها را در راحت و آرامش و آسودگی می‌خواسته است و نه در زحمت و دشواری و آسفتگی» (رسالة الحقوق - تحف العقول).

بنابراین، در قاموس دین، آسفتگی، دشواری و ناهنجاری وجود ندارد و طبعاً در پرورش اخلاقی و مذهبی هم نباید وجود داشته باشد. بر اساس همین چشم انداز است که امام علی بن ابیطالب علیه السلام اولاً، مدار دین را، مدار باز آزادی می‌داند که ناروایی‌های آن بسیار کمتر از روایی‌های آن است و می‌فرماید: «ان الذی امرتم به اوسع من الذی نهیتم عنه و ما احل لکم اکثر مما حرم علیکم...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴) و ثانیاً، در ساحت حیات بشری، منطقه‌ای را به عنوان منطقه فراغ اعلام نموده که در آنجا تکلیفی وجود نداشته و ندارد و شایسته هم نیست که آدمی بیشتر از اندازه، خود را مکلف و موظف کند. بیان ایشان در این رابطه چنین است: «ان الله افترض علیکم فرائض فلا تضيعوها وحدلکم حدوداً فلا تتعدوها و نهاکم عن اشیاء فلا تنتهکوها وسکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیاناً فلا تنکلفوها؛ خداوند بایسته‌هایی را بر عهده شما نهاده که نباید از دوش خود رها کرده، تباه ساخته و فروگذارید و مرزهایی را ترسیم نموده که نشاید تا از آن درگذرید و مواردی را پرهیز داده که نباید حرمت شکنید و مواردی را نیز - نه از سر فراموشی - به سکوت واگذارده و انسان‌ها را در آن آزاد و رها کرده است که نباید خود را به رنج و زحمت اندازید» (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵) و ثالثاً، مراعات ظرفیت‌های روحی و کنش و واکنش‌های روانی را شرط انجام تکلیف دانسته و از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: «این دین ریشه در نهادهای روانی دارد و بر بنیادهای فطری و سخت دشوار استوار است و باید تن و روان را با نرمی و آرامی نسبت به آن رام نمود. مباد که در پرستش‌گری، جان خود را دچار فشار و خشم و کینه نموده و رفتاری ناروا داشته باشید؛ زیرا هر کسی که از سر زور و و فشار باری را بر دوش گرفت، نه رام و آرام و رهوار است و نه پیمایشی دارد» (سفینة البحار، ج ۱، ماده رفق).

در همین رابطه در کلام علوی آمده است: «ان للقلوب اقبالاً و ادباراً، فاذا اقبلت فاحملوها علی التواضع و اذا ادبرت فاقصروا بها علی الفرائض؛ آدمی به لحاظ روانی وضعیت‌های گوناگون دارد. گاهی در نشاط و شادابی و سرسبز و خرم است و گاهی خسته و افسرده و در حاله غم است. آن‌گاه که جان

در نشاط و شادابی است، اضافه بر عبادت‌های واجب را نیز بر آن بار و سوار کن، اما آن‌گاه که روان، خسته و افسرده و در وادی غم است، بر کم‌ترین مرز نصاب واجبات کفایت کن» (نهج البلاغه، حکمت ۳۱۲). انحراف و بی‌توجهی به این توصیه‌ها و استفاده از اکراه و اجبار در تربیت دینی و اخلاقی، عامل نابینایی روانی است و سبب می‌شود کانون فهم و فکر و ادراک به خاموشی و سردی و تاریکی گراید. به گفته آن حضرت: «القلب) اذا اکره عمی؛ جان و روان وقتی زیر فشار قرار گرفت کور می‌شود» (نهج البلاغه، ح ۱۹۳).

پس پرورش عقلی، دینی و اخلاقی، باید بر اساس یک برنامه هندسی صورت گرفته و مدیریت شود. به گفته امام خمینی: «از این احادیث استفاده می‌شود که سالک در هر مرتبه که هست، چه در ریاضت و مجاهدات علمیه یا نفسانیه و یا عملیه، مراعات حال خود را بکند و با رفق و مدارا، با نفس رفتار نماید و زاید بر طاقت و حالت خود، تحمیل آن نکند؛ خصوصاً برای جوان‌ها و تازه‌کارها این مطلب از مهمات است. ممکن است اگر جوان‌ها با رفق و مدارا با نفس رفتار کنند و حظوظ طبیعت را به اندازه احتیاج از طرق محلله اداء نکنند، گرفتار خطر عظیمی شوند که جبران آن را نتوانند کرد و آن خطر آن است که گاه نفس به واسطه سخت‌گیری فوق‌العاده و عنان‌گیری بی‌اندازه، عنان گسیخته می‌شود و زمام اختیار از دست بگیرد و اقتضائات طبیعت که تراکم شد و آتش تیز شهوت که در تحت فشار بی‌اندازه ریاضت واقع شود، ناچار محترق شود و مملکت را بسوزاند و اگر خدای نخواستہ سالکی عنان گسیخته شود یا زاهدی بی‌اختیار شود، چنان در پرتگاه سقوط افتد که روی نجات را هرگز تبیند و به طریق سعادت و رستگاری، هیچ‌گاه عود نکند. پس سالک چون طیب حاذقی باید زمام نفس خود را در ایام سلوک بگیرد و از روی اقتضائات احوال و ایام سلوک با نفس رفتار کند و در ایام اشتعال شهوت، که غرور جوانی است، طبیعت را به کلی منع از حظوظ اش ننماید و با طرق مشروعه، آتش شهوت را فرو نشاند که فرو نشاندن شهوت به طریق امر الهی، اعانت کامل در سلوک راه حق کند. بالجمله بر سالک راه آخرت، مراعات احوال ادبار و اقبال نفس لازم است و چنان چه از حظوظ نباید قطعاً جلوگیری کند که منشاء مفسد عظیمه است، نباید در سلوک از جهت عبادت و ریاضات عملیه به نفس سخت‌گیری کند و آن را در تحت فشار قرار دهد؛ خصوصاً در ایام جوانی و ابتداء سلوک، که آن نیز منشاء انزجار و تنفرش شود و گاه شود که انسان را از ذکر حق منصرف کند. در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «من در ایام جوانی جدیت و اجتهاد در عبادت نمودم. پدرم به من فرمود: ای فرزند کمتر از این عمل کن، زیرا که خدای عزوجل وقتی که دوست داشته باشد بنده‌ای را، راضی می‌شود از او به کم» (آداب الصلوة، صص ۲۹-۳۳).

در گذشته اشاره کردیم که ایمان و اخلاق و التزام عملی به دین، دارای سطوح و لایه‌های متفاوتی است و هر کسی نیز ظرفیت و قابلیت دارد و بر اساس آن، سطح و درجه‌ای از ایمان و

اخلاق را دارد. بنابراین از هیچ کس مطالبه بیش از اندازه و پیمانانه نکنید و انتظار نداشته باشید و وی را به بیش از توانایی و اداری نکنید، چرا که شکسته و بیزار می‌شود. در این رابطه نقل داستانی به گزارش امام صادق علیه السلام، مناسب به نظر می‌رسد. ایشان با اشاره به اصل مهم پیش گفته، می‌گوید: مسلمانی پس از مدت‌ها با تمام تلاش و کوشش، همسایه نصرانی‌اش را به اسلام فراخواند و مسلمان کرد. دوست مسلمان، سحرگاهی، مسیحی تازه مسلمان را برای نماز به مسجد دعوت کرد. با هم به مسجد رفتند. دوست مسلمان به رفیق تازه مسلمانش گفت: هر چه دوست‌داری نماز گذار و سپس نماز صبح را گذاردند و مدتی درنگ نمودند تا خورشید سرزد و روز برآمد. تازه مسلمان به مقصد منزل از جا برخاست و حرکت کرد که با پیشنهاد جدیدی از سوی دوست مسلمانش روبه‌رو شد. دوست مسلمان گفت: کجا؟! ظهر نزدیک است، خوب است تا وقت ظهر صبر کنی که نماز ظهر گذاریم. و پس از ادای نماز ظهر هم وی را تا ادای نماز عصر وقوف داد. تازه مسلمان پس از انجام نماز عصر برخاست تا به مقصد منزل حرکت کند که باز هم شنید دوستش او را به ادامه وقوف در مسجد دعوت می‌کنند. دوست مسلمان گفت: بخش باقیمانده از روز، کوتاه‌تر از نیمروز گذشته است. تا وقت مغرب چیزی نمانده است، مناسب است تا مغرب و انجام نماز مغرب درنگ کنی! تازه مسلمان چنین کرد. نماز مغرب را که گذاردند و خواست تا به منزل برود، باز هم دوست مسلمانش او را به درنگ در مسجد دعوت کرد و گفت: از مجموع نمازهای یومیه یکی باقی‌مانده است. خوب است اندکی صبر کنی تا آن یک نماز هم خوانده شود. لختی دیگر درنگ کردند، نماز عشا را گذاردند و بالاخره پس از یک روز پرکار عبادی به طرف منزل از هم جدا شدند.

سحر روز بعد، همین که دوست مسلمان باز هم به سراغ تازه مسلمان رفت و او را به مسجد دعوت کرد، پاسخ شنید که: این گونه دین‌داری، سخت و خشک و خشن است که من بر نمی‌تابم؛ این دین برای آدم‌های بی‌عبار و بی‌کار خوب است و من مردی عیالوار و کارگرم!

امام صادق در ادامه این گزارش می‌فرماید: «این مسلمان، پس از مدت‌ها که نفی را مسلمان کرد، به سرعت هم او را دین‌گریز کرد» و بر این اساس سفارش می‌کنند که: «سخت‌نگیرید، رفتاری غیر معمول و غیر عادی نداشته باشید».

و اضافه می‌کنند: «مگر نمی‌دانند نظام اموی، سیستمی است که بر پایه زور و خشونت استوار است، اما حکومت ما بر اساس مهربانی و مدارا و همبستگی معماری شده است...» (وسائل الشیعه، کتاب امر و نهی، حدیث ۳ و ۹ از باب ۱۴).

در محور سوم، حقوق و روابط انسانی زمینه‌مناسبات را تعریف نموده و مفاهیمی از قبیل «تفاهم و تعامل» (هم‌اندیشی، هم‌فکری و هم‌زیستی)، «تعاون و تکافل» (همکاری، همیاری و همدردی)، «مشاوره و مشارکت سیاسی» و «روابط اجتماعی و اخلاق شهروندی» محور بحث را تشکیل می‌دهد.

شهروندی و مدنیت، به حکم این که نقطه مقابل بادیه نشینی و بدویت است، یک ارزش مثبت است. در فرهنگ قرآنی و روایی، «اعراب» که به معنای بادیه نشینان و بدویان است، مفهومی نکوهیده و منفی دارد و «تعرب» یک ارزش منفی به شمار می آید (ر.ک: توبه، ۹۷ و نهج البلاغه، خ ۱۰۷، ۱۶۸ و ۱۹۲). «تعرب» یعنی واپس‌گرایی در فکر و عقیده و رجعت به کفر و فساد اخلاق و کسب خصصت‌های بادیه نشینی و گرایش به انحطاط فکری و ایستایی در جهل و نادانی؛ و به همین دلیل از گناهان کبیره به شمار رفته و حرام است و در ردیف شرک قرار گرفته است (وسائل الشیعه، صص ۲۵۲ و ۲۵۶).

امام هشتم راز حرمت «تعرب» را این گونه بیان کرده‌اند: «خداوند «تعرب» را بدان سبب حرام دانست که مستلزم رجعت از دین و عزلت از انبیاء است و نیز بدان علت که در بادیه نشینی، فساد، شایع و ناروایی در حقوق رایج است» (هسان، ص ۷۵).

«زمخشری» در شرح روایت مشهور علیکم باسواد الاعظم می‌گوید: «علیکم بالسواد الاعظم، یعنی جماعة المسلمین».

هجرت به شهر و مراکز عظیم و اجتماعات بزرگ، موجب رشد فکر و فرهنگ و گسترش آگاهی و آزادی و سبب کاهش کج اندیشی و بیراهه روی و عقب ماندگی و عامل باز تولید «تمدن» است و چنان است که پیامبر بزرگ اسلام می‌گوید: «کسی که سرسبزی و انبوهی بهشت او را شادمان و خشنود می‌کند و آن را طلب می‌نماید، باید در رکاب جمع باشد و جماعت را همراهی کند. چه آن‌که کم‌ترین زاویه از توده مردم، نشان خروج از حوزه دین است و چنین کسی، در صورت مرگ، در بستری از جاهلیت مرده است» (محمدجواد مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۷). چنین است که امام علی علیه السلام خطاب به خوارج، با تأکید بر نهی از ایجاد زاویه با توده مردم، فرمود: «والزموا السواد الاعظم، فان یدالله مع الجماعة؛ توده و انبوه مردم را همراهی کنید؛ چرا که خداوند یار و مددکار جمع است» (نهج البلاغه، خ ۱۲۷).

مدنیت در همراهی با جماعت و جماهیر ممکن و مقدور است و نه در جوامع ایلی و عشیره‌ای و قبیله‌ای؛ از این رو امام علی علیه السلام در نامه‌ای می‌نویسد: «واسکن الامصار العظام، فانها جماع المسلمین؛ در شهرهای بزرگ آرام گیر و مسکن‌گزین؛ چرا که اینگونه شهر، مرکز اجتماعات مسلمانان است» (نهج البلاغه، نامه ۶۹) و البته این روشن است که گریز از تنهایی و تک‌زیستی و گرایش به زیست جمعی و مدنی، طبیعی، بلکه فطری و از ویژگی‌های ساختاری انسان است. به نوشته علامه طباطبایی رحمته الله علیه: «انسان، چون دید که دیگران هم مانند اویند و استعدادها و احتیاجات مشابه و مشترک است، دست اندرکار انتخاب مدنیت گشته و به همزیستی با دیگران گرایید» (المیزان، ج ۲، ص ۱۱۷).

بدیهی است که مدنیت (شهرنشینی و شهروندی) ارکان و قواعدی داشته و الزامات و اخلاقیاتی را می‌طلبد.

ارکان مدنیت و اخلاق شهروندی

۱. ولاء و وداد

به حکم اینکه «مدنیت» ویژگی ساختاری انسان است، ولاء و وداد (دوستی و همبستگی) نیز اموری فطری‌اند و ریشه در اندام روانی انسان دارند و البته آن‌چه فطرت «ولاد و وداد» را فعلیت داده و فعال می‌کند، «ایمان» است.

درست است که احساس انسان دوستی و انسان‌گرایی به عنوان یک استعداد در بنی آدم نهان و نهفته است، اما آن‌چه این استعداد را فعلیت داده و روح واحدی را در آن دمیده و «من» ها را «ما» می‌کند، همان ایمان است (انسان در قرآن، صص ۸-۲۹۱).

قرآن می‌گوید: «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض...؛ مردان و زنان اهل ایمان سرپرست و دوست همدیگرند» (توبه، ۶).

تفاهم و تعامل (هم‌اندیشی و همزیستی)، تکافل و تعاون (همکاری و همیاری)، تواصل و تعاطف (همبستگی و همدردی و همسوزی)، مشاوره و مشارکت (همایشی و همسازی)، موااسات و مساوات (برادری و برابری)، نظارت و مراقبت (دیده‌بانی و همپایی)، رقابت و دخاقت (پیش‌گیری و دوستی و یگانگی) و... در ولاء و وداد زمینه دارند.

بر این اساس، شهروندی و مدنیت، ایجاب می‌کند که مسلمانان به صورت واحد مستقلی زندگی کنند، نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند، خود را عضو یک پیکر که همان جامعه اسلامی است بدانند و از گستگی و پراکندگی بپرهیزند.

در منابع روایی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «تقوا الله وكونوا اخوة برة، متحابین فی الله، متواصلین، متراحمین؛ به نام خدا، خویشتن بانی کنید و نسبت به یکدیگر برادران نیکوکار باشید، همدیگر را دوست داشته و با یکدیگر پیوند داشته و سوزمند هم باشید» (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۴). نیز در بیانی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «بایسته و شایسته است که مسلمانان به موجب سوزمندی و برادری نسبت به نیازمندان و نسبت به یکدیگر در همبستگی و همیاری اجتماعی به غایت کوشا باشند، تا آن گونه که خداوند فرموده و توصیف کرده است که «رحماء بینهم»، مهربانان در میان خودشان باشند» (همان، ص ۱۷۵). نماد مدنیت، همبستگی با حق و خلق است و نمای بدویت، واگردی از حق و واگرایی و گستگی از خلق؛ علی علیه السلام خطاب به مردم عصر خود می‌گوید: هشدارتان بادا که شما رشته پیروی خدا را گسستید و در الهی پیرامون خود را وسیله بدویت شکستید... بدانید! که شما از مدنیت به بدویت رجعت نموده و رشته همبستگی را گسسته و از حق و خلق واگراییده و پراکنده گشته‌اید...» (نهج البلاغه، خ ۱۹۲).

۲. حق و تکلیف

ولاء و وداد، حق آور و تکلیف ساز است. ایمان و اخلاص، یک اعتقاد انتزاعی و تجریدی

نیست، بلکه در عینیت زندگی، الزاماتی دارد و آن‌ها را به تجربه می‌آورد که از جمله می‌توان به حقوق و روابط انسانی اشاره کرد: «ان‌الله... شدّ بالاخلاص والتوحيد حقوق المسلمین قی معافدها...؛ خداوند به انگیزه اخلاص و بر پایه اندیشه توحید و یکتا پرستی حقوق مسلمانان را در جایگاه بایسته و شایسته‌اش فرو نهاده و تهدید کرده است؛ یعنی، پایه و مایه، اصل و اساس و زاهگاه و خاستگاه حقوق و روابط انسانی اخلاص و توحید است.

نمونه‌هایی از آموزه‌های معصومین علیهم السلام در این رابطه چنین است:

امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسشی در زمینه «مساوات» و «برابری مردم» فرمود: «بلی! مردم برابرند، زیرا آفریده و بنده یک خدایند» (احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۳، به نقل از حکیمی، محمد؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۵۴).

عبدالله الصلت از مردی بلخی روایت می‌کند که: «در جبریان سفر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به خراسان، همراه او بودم. روزی همگان را به سفره‌ای فراخواند، سیاه و غیر سیاه‌گرد آمده و بر سفره نشستند. گفتم: اماما! قربانت گردم! بهتر نبود که سفره‌ای جداگانه برای اینان (سیاهان و...) گسترده می‌شد؟! فرمود: خاموش! خدا یکی است، پدر و مادر هم یکی است و پاداش هر کس نیز به کردار اوست! پس چرا تفاوت و تبعیض؟! (حکیمی، محمدرضا، الحیاق، ج ۱، ص ۲۴۹، نشر دفتر فرهنگ اسلامی).

این دو گزارش، خاستگاه دینی اصل مهم مساوات و مساوات (برابری و برادری) را نشان داده و بیان می‌کند.

بر همین اساس، علی علیه السلام این اصل را نهاد شوریک و نماد استراتژیک در مدیریت و رهبری خود می‌داند (نهج البلاغه، خ ۱۲۴ و نامه‌های ۲۷، ۳۳ و...). از درخشنده‌ترین و کارآمدترین نمود این نهاد و نماد، یعنی اصل مساوات و مساوات، از نگاه علی علیه السلام، همسانی همه افراد، با وجود تفاوت‌های اجتماعی، در برابر قانون است. (ر. ک. نهج البلاغه، نامه ۵، ۵۰ و ۵۹، خطبه ۲۱۶، ۳۴).

۳. نظم و قانون

بدیهی است که انجام و اجرای حقوق و تکالیف، در پرتو یک نظم و از راه قانون، مقدور و میسر است. قانون، رکن استواری شهر و از مهم‌ترین شاخصه‌های مدنیت و جامعه خوب است. به گفته ارسطو: «پیروی از حکومت قانون، پیروی از فرمان خدا و خرد است، اما پیروی از حکومت آدمی‌زادگان، فرمان بردن از ددان است؛ زیرا هوس و آرزو جانوری درنده خوست و شهوت، حتی برگزیدگان را کوردل می‌کند» (سیاست ارسطو، کتاب دوم، ص ۷۸).

از همین رو، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد «یثرب» شد و در صدد تشکیل یک نظام سیاسی - اجتماعی و تأسیس «مدینه النبی» قرار گرفت، از جمله نخستین و بنیادی‌ترین اقدامات حضرت، تدوین، تنظیم و تصویب مجموعه قوانینی بود که کیفیت مناسبات و ارتباطات همه

جانبه صاحبان مذاهب دیگر را در درون یثرب تصویر و ترسیم می‌کرد؛ مجموعه‌ای که در می‌توان از آن به عنوان «قانون اساسی» یاد کرد.

نمونه دیگر این عمل و اقدام را در تدوین «عهدنامه مالک اشتر» می‌توان مشاهده کرد که امام علی علیه السلام، از آن به عنوان میثاق بین خود و مالک در رابطه با مردم یاد کرده و می‌نویسد: «بایسته است که این مجموعه رابه مثابه میثاقی، که چون حجتی است بر تو، پایه و مایه عمل سیاسی و نظام اجتماعی خود قرار داده و از آن سرباز نزنی؛ چرا که در صورت سقوط در وادی خودبینی و خودرایی و انحراف از نظم و قانون، هیچ عذر و بهانه‌ای از تو پذیرفته نخواهد بود» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). سیره نبوی و علوی نشان می‌دهد که مدنیت و مودت، ولاء و واداد و اجرای حقوق و انجام تعهدات و تکالیف، نظامی می‌خواهد و این نظام همان است که در ادبیات سیاسی امروز از آن با عنوان «قانون اساسی» تعبیر می‌شود.

درست است که ادیان الهی، به ویژه اسلام، سعی بر آن داشته و دارند که جامعه بشری را به حدّ اعلای اخلاق رسانده و تعالی بخشند، اما در عین حال، قانون را به عنوان مکانیسم نظم و تحقق عدل لازم دانسته و واجب شمرده‌اند. مبنا و بار علمی این سخن چنین است:

از امام علی علیه السلام سؤال شد که از میان عدالت و سخاوت کدام بهتر و برتر است؟

به بیان استاد مطهری، اگر با معیارهای اخلاق فردی ارزیابی و داوری کنیم، باید سخاوت را برتر و بهتر از عدالت بدانیم، چرا که بخشندگی و ایثارگری، بیش از عدالت معرّف و نشانه کمال نفس و تعالی روح انسان است (سیری در نهج البلاغه، صص ۳-۱۱۲)؛ اما داوری امام جز این است و به دو دلیل عدالت را برتر می‌داند:

دلیل اول. امام علیه السلام می‌فرماید: «العدل یضع الامور مواضعها والجود ینخرجهما من جهتها؛ «عدل» جریانات را در مجرای طبیعی خود قرار می‌دهد، اما «جود» جریانات را از مجرای طبیعی خود خارج می‌سازد؛ زیرا مفهوم عدالت این است که استحقاق طبیعی و واقعی فرد در نظر گرفته شود و به هر کس مطابق آنچه به حسب کار و استعداد لیاقت دارد، داده شود. اما جود، هر چند از نظر شخص «جواد»، که هستی خویش را تقدیم دیگران می‌کند، فوق العاده با ارزش است؛ ولی جریانی غیرطبیعی است.

دلیل دوم. امام می‌افزاید: «العدل سائس عام والجود عارض خاص؛ عدالت قانونی عام و سیاستی شامل است که جامعه را فرا می‌گیرد، ولی جود و بخشش یک حالت استثنایی و غیر کلی است».

و سرانجام امام نتیجه می‌گیرد که: «فالعدل اشرفهما و افضلهما؛ از میان عدالت و سخاوت، عدالت کارآمدتر، معنی دارتر و برتر است» (همان، حکمت ۴۳۷).

این گونه ارزیابی و داوری درباره انسان و مسایل انسانی، ریشه در اهمیت و اصالت اجتماع

دارد و گویای آن است که اصول و مبادی اجتماعی و از جمله نظم، قانون و عدالت، بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد.

به موجب ملاحظات و موازین پیش گفته، مدار دیگر پرورش اخلاقی، «تربیت مدنی» است و گرنه، در صورت غفلت از این محور، باید در انتظار تکرار تجربه «خوارج» بود؛ چه آنکه تأکید امام علی علیه السلام در توصیف و تعیین روحیه آنان، متوجه بدوی بودنشان است: بد سگالانی دون پایه و بندگانی فرومایه هستند که از گوشه و کنار جمع شده و به هم پیوسته‌اند؛ جمعی که باید آموزش و پرورش ببینند و با فرهنگ دینی و ادب اسلامی آشنا شده و سرپرستی و دستگیری شوند. چه آنکه آنان نه از مهاجران و نه از انصارند، که در شهر ایمان آرام و قرار داشته باشند» (همان، خطبه ۲۳۸).

در محور چهارم (یعنی مناسبات انسان با جهان پیرامون) مفاهیم و عناصری از قبیل بهره‌وری بهینه از منابع، استفاده به هنگام از زمان و مکان، حفظ و حراست از محیط زیست و مراقبت از هوا، خاک، آب و آتش و برخورد درست و بهره‌برداری به جا از گل و گیاه و حیوان و چهارپایان زمینه مباحث اخلاقی را تعریف کرده و بازتولید این مجموعه مباحث و مسایل، «مدیریت بهره‌وری از منابع» است.

مدنیت و شهروندی با توجه به مبادی و مبانی ارزشی، انسانی و فطری، آدمی را در رابطه با محیط طبیعی نیز متعهد، مکلف و مسئول می‌داند. علی علیه السلام می‌فرماید: «فانکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم...؛ شما نه تنها در برخورد با انسان‌ها، که حتی در رابطه با شهرستان‌ها و سرزمین‌ها و چهارپایان نیز در برابر حق و خلق باید پاسخگو باشید» (همان، خطبه ۱۶۷).

طبیعت، مادر انسان است^۱ و برای او آفریده شده است^۲ و آدمی مسئول است که طبیعت را شناسایی کرده، کشف و استخراج نموده و به تسخیر خود درآورد و برگسترده‌گی و شکوفایی آن بیفزاید^۳ و از آن بهره‌گیرد^۴. طبیعت، میدان رویش و رشد و بالش و باروری استعدادها و اصالت‌های آدمی و سیر فعلیت معنویت انسان و زمینه پرواز او به نقطه کمال است (همان، خطبه ۱۳۷).

«هبوط» در چنین زمینه‌ای معنی می‌یابد و حضور انسان در طبیعت، این چنین توجیه می‌شود. به گفته امام علی علیه السلام: «خداوند، آدمی را پس از توبه از قرارگاه نخستین (بهشت) فرود داده و در زمین حضور داد، تا با تکثیر، زاد و ولد و گسترش کمی و کیفی نسل، طبیعت را آباد و عمران کند» (همان، خطبه ۱۳۷).

به این ترتیب، گستره اخلاق، حوزه‌های چهارگانه خود، خدا، مجتمع و محیط را فرا گرفته و شامل می‌شود و برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌های اخلاقی، زمانی جواب خواهد داد که در یک

۱. هوالذی انشاکم من الارض... هود/ ۶۱، نجم/ ۳۲. ۲. هوالذی خلق لکم ما فی الارض... بقره/ ۲۹.

۳. ... سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض... لقمان/ ۲۰، جاثیه/ ۱۳.

۴. ... ولکم فی الارض مستقر و متاع الی حین... بقره/ ۳۶، اعراف/ ۲۴.

نگاه سیستمی، مجموعه این مدارها ملاحظه شود و از هیچ کدام غفلت نشود. به همین دلیل، در سفارش‌های پرورشی و تربیتی معصومین علیهم‌السلام آمده است که زمان را در رابطه با این محورها و مدارها، تقسیم و توزیع نمایید. امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بایسته و شایسته است که انسان دین باور و مومن، زمانش را به سه فرصت تقسیم کند: وقتی را برای راز و نیاز و امر معاد، و فصلی را برای ساز و کار و امر معاش و فرصتی را هم برای دمسازی با خود و کامجویی روا و امر آسایش و آرایش» (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۹۰).

در حدیث مشابهی نیز، از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود: «ولهذه الساعة تقدرن علی الثلاث الساعات؛ به شرط پاسخ‌گویی و اشباع مشروع نیازمندی‌های ساعت اخیر است که آدمی توانایی انجام مسئولیت‌ها و تعهدات فرصت‌های دیگر را هم می‌یابد» (بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۰۸)؛ یعنی پرداختن به امر معاد، معاش و معاشرت، به شرط کامجویی‌های روا، ممکن و مقدور می‌گردد. بر همین اساس امام خمینی علیه‌السلام تأکید می‌کرد که: «... اگر جوان‌ها با رفق و مدارا با نفس رفتار نکنند و حظوظ طبیعت را به اندازه احتیاج، از طرق محلله اداء نکنند، گرفتار خطر عظیمی شوند که جبران آن را نتوانند کرد...» (آداب الصلوة، صص ۳۳-۲۹)؛ پس، «انسان اسلام، انسان جامع است» (تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۸-۳۳۷).

اصل سوم. پرورش اخلاقی باید بر پایه آزاد سازی انرژی عقلانی و باز سازی توان آزادی استوار گردد.

«گانندی» می‌گوید: «در دنیا یک نیرو (به عنوان ملاک و مقیاس) آزادی، عدالت و حقیقت وجود دارد و آن نیروی حکومت بر خویشتن است» (این است مذهب من، مقدمه). استاد مطهری علیه‌السلام در تبیین این مهم می‌نویسد: «انسان از دو جهت یک سلسله توانایی‌ها دارد که جانداران دیگر ندارند: ۱. در انسان یک سلسله میل‌ها و جاذبه‌های معنوی وجود دارد که سایرین وجود ندارد. این جاذبه‌ها به انسان امکان می‌دهد که دایره فعالیت‌اش را از حدود مادیات توسعه داده و تا افق عالی معنویات بکشانند و ۲. انسان به نیروی «عقل» و «اراده» مجهز است و قادر است در مقابل امیال مقاومت و ایستادگی نماید و خود را از تحت تأثیر نفوذ جبری آن‌ها آزاد نماید و بر میل‌ها «حکومت» کند. انسان می‌تواند همه میل‌ها را تحت فرمان «عقل» قرار داده و برای آن‌ها جیره‌بندی کند و به هیچ میلی بیش از میزان تعیین شده ندهد و به این وسیله «آزادی معنوی» را که ارزشمندترین نوع آزادی است کسب نماید. این توانایی بزرگ و ویژه است که انسان را شایسته «تکلیف» کرده و به او حق «انتخاب» داده و وی را صاحب «اختیار» کرده است. میل‌ها و جاذبه‌ها نوعی پیوند و کشش میان انسان و یک کانون خارجی پدید آورده و ایجاد می‌کند. انسان به هر اندازه که تسلیم میل‌ها بشود، خود را رها کرده و به حالت سختی و سستی و زبونی درمی‌آید و سرنوشتش در دست یک نیروی خارجی قرار می‌گیرد که او را به این سو و آن

سو می‌کشاند؛ ولی نیروی عقل و اراده، نیرویی درونی و مظهر شخصیت واقعی انسان است. انسان آن‌جا که به عقل و اراده متکی می‌شود، نیروهای خویش را جمع و جور می‌کند و نفوذهای خارجی را قطع می‌نماید و خویش را «آزاد» می‌سازد و به صورت «جزیره‌ای مستقل» درمی‌آورد. انسان به واسطه «عقل و اراده» است که «مالک خویش» شده و شخصیتش استحکام می‌یابد» (انسان در قرآن، صص ۲-۲۶۱).

به بیان ایشان: «مالکیت نفس و تسلط بر خود و رهایی از نفوذ جاذبه‌ها و میل‌ها، هدف اصلی تربیت اسلامی است. غایت و هدف چنین تربیتی «آزادی معنوی» است» (همان) و چنین است که امام کاظم علیه السلام «صمت و سلامت دین و دنیا را در گرو روشنائی چراغ‌خورد» دانسته و خطاب به «هشام بن حکم» خاطر نشان می‌سازد: «هرکس قدرت، عزت، راحت و سلامت دین و دنیا را می‌خواهد، در راز و نیاز و نیایش، از خدا «کمال عقل» را بخواهد» (تحف العقول، سخنان امام هفتم). در گذشته اشاره کردیم که «بعثت، بیدار سازی محرک‌های فطری و آزاد سازی انرژی انسانی است» و بر این اساس اضافه کردیم که «مدار کار انبیاء، که باید اساس کار آموزش و پرورش باشد، چالش فطرت احساسی و ادراکی انسان است». اینک می‌خواهم بیفزایم که نماد و نمای کاوش و چالش فطرت احساسی و ادراکی، پرستش‌گری و پرسش‌گری است.

امام هفتم طی بیان نسبتاً گسترده‌ای، با اشاره به آیه «فبشر عباد...» و با تأکید بر اینکه فلسفه بعثت «بارورسازی عقل» است، ضمن آن‌که «خورد» را ناخدای کشتی زندگی می‌داند، خردورزی و پرستش‌گری را ملازم یکدیگر دانسته و «عقل» را شالوده «عبادت» تعریف کرده است. ایشان می‌فرماید: «هیچ اصل و اساس و پایه‌ای برای بندگی و پرستش‌گری، ارزشمندتر از عقل نیست» (همان). در ادامه این کلام علاوه بر آن‌که «عقل»، «پایه دیانت» دانسته شده، «مایه مدنیت» هم شمرده می‌شود و با اشاره به اینکه «تومش و مدارا» از اقمار عقل و نماد عینی خرد است و خشکی و خشونت، از اقمار جهل و نمود عملی نابخردی، چنین آمده است: «شایسته است که تومش و مدارا کنی، چرا که تومش مایه نیک بختی و سعادت است و سختی پایه بدبختی و شقاوت. تومش و نیکی جهان را آباد و آراسته می‌سازد و روزی را افزون می‌کند» (همان).

روشن است که از نگاه امام علیه السلام، مدار اصلی توسعه، بسط و گسترش قدرت عقلانی و نیز راز قوام و دوام دیانت و مدنیت، بیدارسازی و آزاد سازی انرژی فکری است. چنان‌که در ادامه آن بیان، آمده است: «راز آفرینش، رویش و زایش انسان‌ها، پیروی از خداست و این رمز نجات انسان است و سه شرط پیروی از خدا، دانشمندی دانش آموزی و دانشجویی است؛ و دانش را باید از دانشمندی پرورش‌گر (= عالم ربانی) آموخت و اندوخت و ابزار و اسباب دانشمندیابی و دانش‌اندوزی عقل است» (همان).

به فرموده امام علی علیه السلام: «حیة الارض بالانسان و حیاة الانسان بالروح و حیاة الروح بالعقل و

حياة العقل بالعلم...؛ راز زندگی و آبادانی جهان و سلامتی و آراستگی انسان، به عقل و علم و بینش و دانش است...». بر این اساس، دین در سیر توسعه و تکامل انسانی و در راستای باز آفرینی بشری، اهتمام جدی به پرورش نیروی عقل داشته و دارد. دستور به نگرش و پژوهش در عرصه تکوین، تقویم و تشریح و سفارش به کاوش در طبیعت و گردش در تاریخ و فراخوانی به گشت و گذار در جان و جهان، از همین منظر صورت گرفته است.

تعمق و تفقه در آیه مورد استناد امام کاظم علیه السلام در آن حدیث مبسوط، نشان می‌دهد که بایسته و شایسته‌ترین ملاک دین باوری و دینداری، «عقل» است. در گزارشی که خداوند از نخستین رویارویی انسان و ابلیس داده است، آمده است: ابلیس در جریان گفتگو با خدا، ضمن مترسک تراشی تهدید کرد که: همه انسان‌ها را خواهد فریفت، اما بی‌درنگ و با وجود تأکیدی که در آن مترسک تراشی دارد، گروهی را استثنا کرده و می‌گوید: «الا عبادک منهم المخلصین».

خداوند در ادامه گزارش، اعتراف ابلیس را مبنی بر ناتوانی از فریب گروه «مخلصین»، با این بیان تأکید و تأیید می‌کند: «ان عبادی لیس لک علیهم من سلطان؛ درست است، تو - ابلیس - با وجود همه توان و تحرک و تهاجم، اما از سنطه و غلبه بر بندگان من بیچاره و درماندای» (حجر، ۴۳-۲۶).

به این ترتیب، ابلیس در اعترافاتش که خداوند نیز بر آن تأکید می‌ورزد، راهکار مصون سازی و نجات انسان‌ها را از خطر لغزش و لرزش، حضور ارادی - و نه قهری - در بستر «عبودیت» می‌داند.*

روشن است که برقراری رابطه ارادی با خدا و حضور در بستر «عبودیت» ساز و کارهایی را می‌طلبد، و دارای اثرات وضعی است. ساز و کار و اثر وضعی «عبودیت» را، خداوند در آیه دیگری بیان کرده است: بندگان ویژه من، کسانی که از سر عقل، علاوه بر رابطه قهری و خلقتی، رابطه ارادی و عبودیتی با من ایجاد کرده و پیوندی این‌گونه برقرار کرده‌اند، کسانی هستند که: ۱. يستمعون القول؛ اقوال و افکار را می‌جویند، می‌شنوند و می‌کاوند؛ به چیستی گفتار توجه دارند، نه کیستی گوینده و اهل کنکاش و کاوش و پژوهش‌اند؛ ۲. و به موجب این گردش و کاوش و پژوهش، گزینش می‌کنند^۱ و ۳. فیتبعون احسنه؛ آن‌گاه و در پی این پژوهش عقلانی و گزینش ارادی، بهترین‌ها را دنبال روی کرده و به طاعت، قیام و اقدام می‌کنند و در نهایت تأکید شده است که: «اولئک هم الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب؛ اینان، با این ویژگی‌ها، ره یافتگان و خردمندان‌اند...» (زمر، ۱۹-۱۸).

* دقت در سازه و واژه «عبادی» با کلمه توضیحی «مخلصین» نشان می‌دهد که رابطه «عبودیت» با خدا غیر از رابطه «خلقت» با اوست.

رابطه «خلقت» قهری و جبری و ارزش‌ناپذیر است. اما رابطه «عبودیت» ارادی، عقلی و ارزش‌بردار است.

۱. انتخاب و گزینش گرچه در آیه مورد تصریح قرار نگرفته، ولی روشن است که «اتباع احسن» پس از «استماع اقوال» فرع بر انتخاب است.

آیات مذکور، این معنی را خاطر نشان می‌سازد که بین دین داری و خردمندی، ایمان و آگاهی و اخلاق و آزادی، رابطه‌ای مستقیم و تنگاتنگ وجود دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا و اذعان کرد که ایمان و دین داری و اخلاق را، باید در بیان اصحاب اندیشه و آزادی یافت و بر این اساس، هیچ بنده غیر متفکری نمی‌تواند حقیقتاً متدین باشد.

پس بر اساس موازین یاد شده، آنچه به انسان اصالت و قداست بخشیده و در حوزه آموزش و پرورش می‌تواند کارآمد و کارساز باشد، «عقل» است، نه اکتفای صرف به نقل که جوهر خارجی‌گری، اختیاری‌گری و اشعری‌گری. بر این اساس، لازمه تربیت دینی و پرورش نفس‌های عالی انسانی امور زیر است:

الف. گشودن باب عقل و انتخاب عقیده و ایده و نه انسداد و القای آن؛

ب. نقد و انتقاد و نه نقل و انقیاد؛ امام علی علیه السلام طی وصیتی که به فرزندش امام مجتبی علیه السلام دارد، می‌فرماید: «فان ابت نفسک ان تقبل ذلک دون ان کلما علموا فلیکن طلبک بتفهم و تعلم، لا بتورط الشبهات؛ تو مجبور نیستی آنچه را که از من شنیدی و یا از دیگران یافتی بدون تعمق بپذیری. می‌توانی و باید تأمل و تدبیر کنی تا از روی پیشش و دانش بپذیری...».

ج. تحقیق و تحلیل و نه تقلید و تجلیل؛ از عیسی علیه السلام نقل شده است که: «خذ الحق من اهل الباطل و لا تأخذ الباطل من اهل الحق و کونوا نقاد الکلام؛ حق را گرچه از اهل باطل بگیر، اما باطل را حتی از اهل حق نگیر. سعی کنید تا کلام را ارزیابی و عیارگیری و آنگاه اثبات و انکار کنید» (تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۱۸۸).

استاد مطهری نقل می‌کند که «در منابع روایی حدود بیست مضمون به این ترتیب داریم که: حکمت را ولو از آدم درو، همراه و مشرک بگیرد» (همان، ص ۱۸۶). روشن است که در نهاد این آموزه‌ها، دعوت به نقد و عیارگیری، ارزیابی و داوری نهفته است.

از همین روست که امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال...؛ توجه تو باید معطوف به گفتار باشد نه گوینده» و امام علی علیه السلام هم با توجه به همین موضوع فرموده‌اند: «ولان تحدث الناس بکل ما سمعت به فکفی بذلک کذباً و لا ترد علی الناس کل ما حدثوک به، فکفی بذلک جهلاً؛ شنیده‌ها و گزارشات را پیش از ارزیابی مورد داوری قرار نده و پیش از پژوهش اثبات و انکار نکن؛ زیرا اثبات پیش از پژوهش، نشان دروغ‌گویی و انکار بیش از پژوهش هم، نماد جهل و نادانی است» (نهج البلاغه، نامه ۶۹).

د. درایت و پژوهش و نه روایت و گزارش؛ درست است که بخش مهمی از مواریت فرهنگی و مدنی از طریق گزارش به دیگران می‌رسد، اما نقل را باید در بوته عقل نهاده و نقد کرد؛ چرا که فرموده‌اند: «بالدرایات للروایات یعلوا الدین الی اقصی درجات الایمان؛ به شرط برخورد پژوهشی با گزارشات است که آدمی می‌تواند به غایت ایمان دست یازد» (بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۸) و از

همین روست که امام علی علیه السلام فرموده است: «علیکم بالدرایات لا بالروایات؛ بایسته و شایسته است که پژوهش کنید و نه گزارش» (الحیاء، ج ۱، ص ۳۵). آن چه اصل است پژوهش است و فهم، و نه گزارش و حفظ. امام صادق علیه السلام فرمود: «فهم و درک یک روایت، برتر از حفظ هزار روایت است و «فقیه» کسی است که ظرافت‌ها و لطافت‌ها سخن ما را بفهمد و نکات زیبا و ظریف آن را کشف و درک کند» (بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۸).

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرموده است: «اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعیة ولا عقل رواة فان رواة العلم کثیر و رعایة قلیل...؛ خیر را پژوهش کنید و نه گزارش؛ زیرا گزارش‌گران فراوان‌اند، اما پژوهش‌گران اندک و کم» (نهج البلاغه، حکمت ۹۸).

پس انفتاح، التحاب، انتقاد، تحقیق، تحلیل و درایت، لازمه پرورش دینی و اخلاقی است؛ زیرا ایمان و اخلاق و دین داری جز بر پایه آزاد اندیشی و آزادگزینی معنی و مفهومی ندارد. گفتیم که نماد و نمای کاوش و چالش فطرت احساسی و ادراکی، پرستش‌گری و پرستش‌گری است؛ یعنی همان‌گونه که پرستش‌گری ریشه در عشق و ورزی دارد و امری فطری است، پرستش‌گری نیز ریشه در خردورزی دارد و امری فطری است. به بیان «ابن سینا»: کسی که منش و عادت‌اش این است که چیزی را پیش از رازیابی و ارزیابی، باور نموده و گواهی دهد، از پوشش انسانی خلع و خارج شده است» (تعلیم و تربیت در اسلام) و بنا به نوشته استاد مطهری: «کاوش و پژوهش، سؤال و استفهام، مسئله‌ای است که در تمامی سطوح ابناء بشر، از کودک خردسال تا فیلسوف بزرگسال، حتی در انبیاء و اولیاء به‌طور مشترک وجود دارد؛ چه آن‌که امری است فطری» (فطرت، صص ۷۴-۸).

چنین است که به شهادت قرآن، مردم حجاز در بامداد ظهور اسلام، با وجود آن‌که در بستر جهالت و جاهلیت بودند، اما سؤال داشته و «استفهام» می‌کردند و به همین دلیل هم مورد اقبال و استقبال خدا و پیامبر قرار می‌گرفتند^۱. رازیابی و ارزیابی و سؤال و استفهام، نه تنها مورد ترغیب و تشویق اولیا و انبیاء قرار گرفته، بلکه آن‌ها آن را فراخوانی هم نموده (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰) و متقابلاً از مصادر و مراجع مربوطه، خواستار پاسخ‌گویی شده‌اند^۲.

دینی که از مردم «استماع اقوال و اتباع احسن» می‌خواهد و خواه ناخواه برای آنان «آزادی فکر»

۱. حدود پانزده آیه در قرآن است که با این تعبیر شروع می‌شود: «یستلونک عن...».

۲. در نامه ۵۳ نهج البلاغه آمده است که امام علی علیه السلام به مالک فرمود: «و ان ظنت الرعیة بک حیفاً فاصرح لهم بعدرک...؛ اگر مردم نسبت به مواضع تو گمانه زنی کرده و مطالبات نظری و فکری داشتند و خواستار آشکاری و شفافیت شدند، توضیح داده و مطالبات آنان را پاسخگو باش» و در نامه ۶۷ آمده است که: «روزانه فرصتی را بار عام داده و مردم را به حضور ببذیر و سؤالات آنان را پاسخ بده».

قابل است، طبعاً رویکردی متین نسبت به سؤال و شبهه دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سوسه، شک و شبهه درباره حق و خلق را روا دانسته و «محض الایمان» یا «ایمان ناب»، تعریف می‌کند (مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۳۶، ق ۱۱۶).

بر اساس این آموزه گرانسنگ و تعلیم والاست که استاد مطهری می‌نویسد: «شک منزل و موقف بدی است، اما معبر خوبی است» (همان)؛ چرا که اساساً به فرموده امام علی علیه السلام: «هبوط الی الارض؛ فرود به خانه شک است» و این البته فرآیندی گریزناپذیر در روند حرکت کمال‌گرایانه انسان است.

بنابراین ایمان و اخلاق همواره از مسیر شک و شبهه، یا تکیه بر آزادی گذشته و به تعالی می‌رسند؛ چرا که «ایمان» که با عنصر عشق و امید، اعتماد به نفس و احساس آرامش، همراه است، عبور از خود طبیعی و حضور در کانون جذبه الهی و کشف خود واقعی است و این زمانی حاصل می‌شود که اندیشه آدمی از اسارت هرگونه دیگر آزاد باشد» (محمد مجتهدشبهستری، ایمان و آزادی، ص ۴۲-۳۲).

به بیان استاد مطهری، ایمان و اجبار و اکراه با یکدیگر ناسازگارند. به گفته ایشان: «آنچه اسلام از انسان می‌خواهد، ایمان است نه تمکین مطلق، اعم از اینکه ایمان داشته باشد یا نداشته باشد. تمکین مطلق و ایمان با زور به درد نمی‌خورد و پایدار نیست. ایمان زور بردار نیست. لا اکراه فی الدین...» (پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۹-۱۱۸).

از این روست که در نظام اسلامی، با توجه به اینکه بر اساس «ایمان به خدا» و «کرامت» و «آزادی انسان» استوار است، مردم در گزینش مذهب؛ گزینش فرم و شکل نظام؛ گزینش قانون اساسی؛ گزینش رهبر و امام و گزینش مدیران ارشد نظام آزاد هستند و از حق انتخاب و اختیار برخوردارند. غفلت از این مبادی، و موازین و تکیه بر اصالت نقل، انسداد عقل و علم و القاء عقیده و ایده و ترویج فرهنگ تمکین، تقلید و تجلیل، مصداق این آیه است که: «قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالاً، الذین ضل سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا؛ کارسوز و زیانبارترین افراد کسانی هستند که کوشش و تلاششان در زندگی دنیوی تباه شده و با این حال گمان می‌کنند که کار نیکو انجام می‌دهند». چنین رویه‌ای جامعه را دچار پلیدی و پلشتی کرده و به وادی فلاکت و هلاکت رهنمون می‌شود. به گفته امام علی علیه السلام: «اگر فرد مسدود و اراده مسلوب گردد. جان‌ها دچار ناهنجاری و جامعه دچار انفجار می‌شود».

۱. نهج البلاغه، حکمت/ ۴۷۶: «والحیف یدعوا الی السیف: انحراف از مسیر فطرت و عدالت و حقیقت، انفجار آفرین است».

و نیز در نامه ۵۳ خطاب به مالک آمده است که: «ولا تقولن: انی مؤمر آمر فاطع، فان ذلک ادغال فی القلب ومنهکة

اصل چهارم. پرورش اخلاقی باید بر پایه اصول و روش‌های آزاد منشانه صورت گیرد. در پرورش اخلاقی به چه معتقد هستیم و بها می‌دهیم؟ به مشارکت و تعامل و تفاهم، و یا به قیمومیت و تفرد و تعارض؟ به ایمان و تسلیم و یا به انقیاد و اطاعت و تمکین؟ پیش از این گفتیم که ایمان و اخلاق، اجبار بردار و اکراه‌پذیر نیست و باید از معبر شک و با تکیه بر آزادی به تعالی برسد و اگر به مقدمه پیشین توجه کنیم، که شرط فعلیت فطرت انسانی و آزاد سازی معنوی، ایمان است، «انسان زیستن»، همان «آزاد زیستن» خواهد بود. بر این اساس، روشن است که باز تولید روش‌ها و شیوه‌هایی که به نام تربیت و هدایت، جامعه را مدار بسته نگهداشته و انسان‌ها را قرنطینه و سانسور نموده و عقل را مسدود و اراده را مسلوب و آزادی را مصلوب می‌کنند، چیزی جز گریز مخاطب از مقدساتی که به آن دعوت می‌کنند، نخواهد بود. چرا که فرموده امام علی علیه السلام: «... فان العنف يبعود بالجملاء؛ ستمگری و چیرگی، آوارگی می‌آورد» (نهج البلاغه، حکمت ۴۷۶).

استاد مطهری در تبیین این اصل، با اشاره به اینکه «بعضی چیزها اصلاً اجبار پرداز نیست»، به مکانیسم تربیت و هدایت توأم با آزادی اشاره نموده و با تکیه بر یک نمونه میدانی، مانند انتخابات و با تأکید بر این نکته که «بشر را در این گونه مسایل باید آزاد گزارد تا به رشد و بلوغ اجتماعی برسد» می‌نویسد: «از جمله این‌ها، رشد فکری است. از نظر رشد فکری هم باید آن‌ها را آزاد گذاشت. اگر به مردم در مسایلی که باید فکر کنند، از ترس اینکه مبادا اشتباه بکنند، به هر طریقی آزادی فکری ندهیم، یا روح‌شان را بترسانیم که در فلان موضوع دینی و مذهبی مبادا فکر بکنی که اگر فکر بکنی و یک وسوسه کوچک به ذهن تو بیاید، به سر در آتش جهنم فرو می‌روی، این مردم هرگز فکرشان در مسایل دینی رشد نمی‌کند و پیش نمی‌رود» (پیرامون جمهوری اسلامی).

استاد مطهری در ادامه این بیان، با نفی تقلید و تحمیل در دین‌داری و دین‌باوری و با تأکید دوباره بر این که «اسلام نه تنها به مردم اجازه می‌دهد، بلکه فرمان می‌دهد که فکر کنند، به دلیل اطمینانی که به منطق خود دارد»، به نقل از «ویل دورانت» در کتاب «تاریخ تمدن» و «دکتر زرین کوب» در کتاب «کارنامه اسلام»، به علل پیدایش و گسترش تمدن اسلامی اشاره نموده و با تأکید بر دو عامل می‌نویسد: «یکی از عوامل، تکریم، تسامح و تساهلی بود که اسلام و مسلمین راجع به عقاید ملت‌های مختلف قایل بودند».

و سپس چنین می‌آورد: «در ابتدایی که تمدن اسلامی تشکیل می‌شد، هسته اولی آن مسلمانان عرب حجازی بودند که تمدنی نداشتند؛ کم‌کم ملت‌های دیگر آمدند و بعضاً مسلمان

→ للدين وتقرب من الغير؛ حکومت خویش را بر پایه انسداد عقل و اکراه‌راه استوار مساز و عقل و اراده زیر دستان و شهروندان را مسدود و مسلوب مکن، چه آن‌که این سیستم از سیاست و مدیریت، قلب را میرانده. دین را تحقیر و تباه و نظام را دگرگون می‌سازد.

شدند. ولی بقیه بر مذهب خود (یهودی، مسیحی، زردشتی و صائبی) باقی ماندند. مسلمین به قدری با اینها با احترام رفتار کردند و درون خود پذیرفتند که کوچک ترین دوگانگی احساس نمی‌شد و همین سبب شد که تدریجاً آنان جذب و هضم اسلام شده و عقاید اسلامی را پذیرفتند (همان).

با تکیه بر این تجارب تاریخی است که ایشان در جای دیگری می‌نویسد: «در تاریخ اسلام از این نمونه‌های درخشان فراوان می‌بینیم و به دلیل همین آزادی‌ها بود که اسلام توانست باقی بماند. اگر در صدر اسلام در جواب کسی که می‌آمد و می‌گفت: من خدا را قبول ندارم، می‌گفتند: بزیند، بکشید، امروز دیگر اسلامی وجود نداشت. اسلام به این دلیل باقی مانده که با شجاعت و با صراحت، با افکار مختلف مواجه شده است» (همان، ص ۱۲۹).

ایشان با تصریح به این مطلب که «اسلام اساساً در اینگونه مسایل «خفه شوند» ندارد، تأکید می‌کند: «در آینده هم اسلام فقط و فقط با مواجهه صریح و شجاعانه با عقاید و افکار مختلف است که می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. من به جوانان و طرف‌داران اسلام هشدار می‌دهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آن‌ها» (پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۹-۱۱).

وی می‌گوید: «در رژیم جمهوری اسلامی، هیچ محدودیتی برای افکار وجود ندارد و از به اصطلاح کانالیزه کردن اندیشه‌ها، خیر و اثری نخواهد بود. همه باید آزاد باشند که حاصل اندیشه‌ها و تفکرات اصلی‌شان را عرضه کنند» (همان)؛ «در حکومت اسلامی، احزاب آزادند، هر حزبی اگر عقیده غیر اسلامی هم دارد، آزاد است» (همان).

با توجه به همبستگی عقل و عدل و آزادی است که استاد از سوی دیگر هشدار داده و می‌گوید: «اگر بنا شود حکومت جمهوری اسلامی زمینه اختناق را به وجود بیاورد قطعاً شکست خواهد خورد...» (همان). ایشان خطاب به «دوستان غیر مسلمان» اعلام می‌کند: «از نظر اسلام، تفکر آزاد است. شما هرچور می‌خواهید، عقیده خودتان را ابراز کنید، به شرطی که فکر واقعی خودتان باشد. هرطور که می‌خواهید بنویسید، هیچ کس ممانعتی نخواهد کرد» (همان). استاد راز و رمز این حقیقت و اصالت را چنین بیان می‌کند: «هر مکتبی که به ایدئولوژی خود ایمان و اعتقاد و اعتماد داشته باشد، ناچار باید طرفدار آزادی اندیشه و آزادی تفکر باشد و به عکس هر مکتبی که ایمان و اعتقادی به خود نداشته باشد، جلو آزادی اندیشه و آزادی فکر را می‌گیرد» (همان).

با توجه به مبادی ایمان، عقل و عدل و مناسبات بین این مفاهیم، آنچه در حوزه تربیت و هدایت پاسخ‌گو است، روش‌های آزادمنشانه، آزادانه و غیر نه قیم مآبانه است. از این روست که خداوند، حتی سلطه و سیطره پیامبر صلی الله علیه و آله بر افراد را در جهت هدایت و تربیت نفی کرده و می‌گوید: «انما انت منکر، لست علیهم بمسيطر؛ ای پیامبر! تو باید تذکر دهی، نه آن‌که چیرگی بر

افکار مردم را بخواهی» (غاشیه، ۲۱).

اتخاذ روش‌های آزادمنشانه در حوزه دین و اخلاق، وقتی به عینیت زندگی تعمیم یافته و تسری پیدا می‌کند، به ویژه در برخورد با نسل نو در هر عصر و مکانی، اقتضائات و الزاماتی دارد. تحلیل روانی انسان نشان می‌دهد که آدمی همان‌گونه که یک روح پرستنده است و اهل عبادت، یک ذهن پرسشگر و اهل سیاست هم هست و به همین دلیل، عنصری است معترض، منتظر و منتقد و بر این اساس، دارای استعداد انقلاب و اصلاح است و این استعداد، سند طبیعی یک استحقاق است. به بیان دیگر آدمی دارای استعداد نواندیشی و نوزایی و بر این مبنا استحقاق نوسازی و نوپردازی است و این باید به رسمیت شناخته شود. این معنی یکی از راه‌کارهای اساسی آشتی بین نسل نو در زمان و سامان خود و درمان بحران هویت است.

اصل پنجم. پرورش اخلاقی باید در بستری از آزمون، خطا و شک صورت پذیرد.

باور ما در تربیت اخلاقی چیست و گرایش ما به کدام سمت و سوست؟ آیا در رابطه با تربیت، به ذهن‌های پر از شک و شبهه و شناخت اعتقاد داریم، یا قلب‌های لبریز از باورها و دگم‌های غیر علمی و عقلی؟

تحلیل مکانیسم حرکت و رشد کمال‌گرایانه انسان، می‌تواند در راهبرد ما مؤثر باشد. در این راستا، بازخوانی «داستان آدم»، در انجام این تحلیل و تبیین می‌تواند کمک مهمی باشد. بر اساس گزارش قرآن، در این داستان آمده است که: «خداوند آدمی را از نزدیکی به درختی باز داشته و پرهیز داد که «ولا تقربا هذه الشجرة» (بقره، ۳۵ - اعراف، ۱۹) و با تأکید بر فرجام گذر از این مرز، آشکارا فرمود که: «فتكونا من الظالمین» (بقره، ۳۵ - اعراف، ۱۱) و هشدار داد که در صورت نزدیکی به آن و تغذیه از میوه‌اش، از قرارگاه نخستین، که جایگاه قرب محبوب است به در شده و به رنج و زحمت افتاده، دچار ناآرامی و بیقراری می‌گردد. این هشدار نمی‌توانست اعلام خطر و تهدید باشد، بلکه آماده باش و تحریک بود، زیرا غایت بودن و نهایت شدن، ضرورت کمال‌گرایانه آدم است و چنین مهمی محقق نمی‌شود، مگر به شرط تحرک و پویایی و این نیز در گرو رنج و زحمت بود و خطر می‌طلبید. البته چنین چیزی، یعنی زحمت‌کشی، رنج‌بری و خطرپذیری، سرشت و ویژگی ساختاری انسان است، به بیان قرآن: «لقد خلقنا الانسان فی کبد» (بلد، ۴). به این ترتیب آشکار می‌شود که گرچه بهشت نخستین^۱، نقطه آغاز حرکت کمال‌گرایانه انسان و «بهشت برین»^۲ نیز موقف اوست و بنابراین، مبدأ و معاد حرکت آدمی «حق» است، اما در این میان، سیر و میدان و گذرگاه، «خلق» است و زمین. بر این اساس، «هبوط» شایسته و بایسته حرکت کمال‌گرایانه و لازمه «ضرورت معقول» آدمی است. پس «هبوط» حرکت کمی و

۱. بهشت نخستین در آیات داستان آدم بیان و در سوره طه، ۱۸۸-۱۱۷ تعریف و تبیین شده است.

۲. در آیات فراوانی و از جمله آیات پایان سوره فجر، به بهشت برین اشاره شده است.

جابجایی فیزیکی نیست، بلکه حرکتی کیفی، نفی و جابه‌جایی حالتی است، یعنی گذر از وضعی به وضع دیگر.

بر این اساس، وضع اول، همان ناخود هشیاری است که «محو» نامیده می‌شود و وضع دوم، حالت خود هشیاری است که «صحو» خوانده می‌شود. پس «هبوط» به معنی سقوط نیست، بلکه خروج از حالت «محو» و ورود به حالت «صحو» است و به همین دلیل، هبوط، علت، حکمت و مکانیسمی دارد. علت هبوط «خدا» است و حکمت آن، شدن کمال‌گرایانه انسان است. وسیله و عامل آن هم، همان چیزی است که خرج و هزینه حرکت شده و پویایی انسان را معنی دار کرده است و آن همان «درخت ممنوعه» است و خیال است که خداوند به نقل از ابلیس، در یک تحلیل روانشناختی، از آن به عنوان «شجرة الخلد؛ درخت جاودانگی» (اعراف، ۱۲۰) یاد کرده است؛ چرا که فنا، جاودانگی «خود هشیاری» است و زیباست بدانید که امام خمینی (ره) در آثار عارفانه‌اش از «شجره ممنوعه» بنا بر احتمالی به عنوان «خود» یاد کرده و می‌نویسد: «بدان که آدم در حال جذب در بهشت لقاء بود و توجه به شجره طبیعت نداشت... و این در سنت‌الله حاصل نمی‌شد، مگر به توجه آدم به طبیعت و خروج از آن محور صحو... پس بر او سلطه فرمود قوای داخلی و شیطان خارجی را که او را دعوت کند به این شجره... دنیا به صورت شجره درآمد و آدم به توجه به سوی آن و برداشتن به دست و به سر نهاد... مبتلا به خطیئه شد...» (سرالصلوة، صص ۷-۴۶). و نیز می‌نویسد: «می‌دانی شیطان با پدر بزرگ ما آدم - صلی الله - چه کرد؟ او را از جوار حق فرو کشید و پس از آن، وسوسه شیطان و نزدیکی به شجره که شاید «نفس» باشد...» (نامه به خانم فاطمه طباطبایی).

به این لحاظ ابلیس با توجه به وصف شیطانی، در رابطه با هبوط، نه علت است و نه حکمت است و نه حتی وسیله؛ بلکه به عنوان نماد عنصر مقاوم، مکانیسم پویایی انسان است؛ چرا که اگر انسان را در رفتار، موجودی دینامیکی تعریف کنیم، در تحرک و تحول و پویایی و بالندگی، علاوه بر همه تجهیزات و سیستم‌ها، به عنصر مقاوم نیز نیازمند است و ابلیس نماد عنصر مقاوم در رابطه با انسان است. بر این اساس، نهی از «شجره ممنوعه»، دستوری و تشریحی نیست، بلکه واقعی و تکوینی است و اشاره به یکی از اصول روانشناختی انسان دارد که «الانسان حریص علی ما منع^۱» و چنین است که راهکار اساسی در تحریک انسان نسبت به زیبایی‌ها و ارزش‌ها، کاشت

۱. دانشمند شیعی کاشانی، آقا ملا حبیب‌الله، معروف به شریف کاشانی به نقل از پاره‌ای عارفان می‌نویسد: «اگر خداوند آدمی را از خوردن میوه نهی نکرده و منع نمی‌فرمود. آدمی نزدیک درخت نمی‌شد و نمی‌خورد. بنابراین منع و پرهیز بر این مبنا صورت گرفته که وی را «تحریک» کند. پس نزدیکی به آن درخت و تغذیه از میوه‌اش بر آدم واجب و لازم بوده است و هست» (ر.ک: نخبه‌العقاص فی منتخب الامثال). نسخه خطی این کتاب به شماره ثبتی ۶۱۱۴۶ در کتابخانه دانشگاه کاشان موجود است.

مانع پیش‌روی است. از این روست که خداوند آدمی را به نام «مسابقه و مسارعه» دعوت به نیکی و خوبی می‌کند (حدید، ۲۱) و این‌گونه این که ابلیس را مهلت داده و فرصت می‌دهد و انسان را در کام خطری شیطانی قرار می‌دهد، رازیابی کرده و تبیین می‌نماید (اعراف، ۱۵، اسراء، ۶۴). پس هبوط بر این پایه استوار است که شدن کمال‌گرایانه انسان و فعلیت معنویت وی، به شرط گذر و خطر مادیت امکان‌پذیر است. روشن است که با توجه به ویژگی‌های دنیای ماده، که دنیای ظلمت و کثرت و شفقت است، گذرگاه مادیت، گذرگاه خطر است. به بیان امام علی علیه السلام: «واهبطه الی دار البلیه...» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱).

گشت و گذاری در موارد استعمال کلمه «بلا» و مشتقاتش از قبیل: «بلیه، ابتلاء و...» در ادبیات دینی، به ویژه قرآن، نشان می‌دهد که «ابتلا» به آزمونی گفته می‌شود که گردونه رشد کیفی و پرورش مهارت‌ها و توان‌ها و استعدادها و نهایتاً شکل‌گیری و تکوین شخصیت انسان باشد. بنابراین درست است که پایانه روند کمال‌گرایی انسان، نقطه «الیه راجعون» است، اما گذرگاه این رویش و بالش، به بیان امام علی علیه السلام، گذرگاه شک و تردید است و این ویژگی ساختاری آن است. آن حضرت می‌فرماید: «فباع الیقین بشکه والعزیمه بوهنه واستبدل بالجلد وجلا وبلاغترار ندماً» (همان).

پس با گذر از وادی «شک و تردید» می‌توان به خانه «امن و امان و ایمان» سفر کرد و فرود آمد و بنابراین قرنطینه‌سازی و تک‌صدایی، با حکمت هبوط و رشد انسان ناسازگار است. استاد مطهری با بیان مؤکد این نکته که: «شک گذرگاه خوبی است...» می‌نویسد: «من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند، متأثر که نمی‌شوم، هیچ، از یک منظر خوشحال هم می‌شوم؛ چون می‌دانم پیدایش اینها سبب می‌شود که چهره اسلام بیش‌تر نمایان بشود. یک دین زنده هرگز از این‌گونه حرف‌ها بیم ندارد، یک دین زنده آن‌گاه بیم دارد که ملت‌اش آنقدر مرده باشند که عکس‌العمل نشان ندهند» (پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۳۴). و در جای دیگری می‌افزاید: «تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادی فکری - ولو از روی سوء نیت - برخوردار بوده است، این امر به ضرر اسلام تمام نشده؛ بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. اگر در جامعه ما محیط آزاد برخورد آراء و عقاید به وجود بیاید، به طوری که صاحبان افکار مختلف بتوانند حرف‌های‌شان را مطرح کنند و ما هم در مقابل، آراء و نظریات خودمان را مطرح کنیم، تنها در چنین زمینه سالمی خواهد بود که اسلام هرچه بیش‌تر رشد می‌کند. به اعتقاد من تنها طریق درست برخورد با افکار مخالف همین است، والا اگر جلو فکر را بخواهیم بگیریم، اسلام و جمهوری اسلامی را شکست داده‌ایم» (پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۳).

استاد مطهری با تأکید بر تجربه مثبت و ارزشمند سنت «احتجاج گفتگوی منطقی در حیات

ائمه علیهم السلام با صاحبان ایده و عقیده‌های مختلف و متفاوت، حتی با بت‌پرست‌ها، خاطر نشان می‌شود که: «من به رئیس دانشکده الهیات نامه نوشتم که لازم است یک کرسی درس «ماتریالیسم دیالکتیک» تأسیس بشود و استاد معتقد به آن هم آورده و تدریس آن را به عهده بگیرد...» (همان، ص ۶۴). ایشان در پاسخ به پرسشی، «نشر کتب ضلال» را به شرط این که بر دروغ و اغفال استوار نباشد روا دانسته و می‌گوید:

«راه مبارزه (با کتاب‌هایی که ولو ضدّ دین، ضدّ اسلام و ضدّ خدا هستند، ولی بر یک منطبق و یک طرز تفکر خاص استوارند، یعنی واقعاً به یک طرح به یک فکر رسیده و با نوشتن کتاب، آن طرز فکر را عرضه می‌دارد، عبارت است از ارشاد، هدایت و عرضه منطبق صحیح...» (همان، ص ۷۶). پس مکانیسم حرکت تکاملی در گذرگاه شک و تردید، آزمون و خطاست. به همین دلیل آموزه‌های دینی، بر «تجربه»، نه تنها به عنوان یک «روش»، بلکه به عنوان یک «اصل» در تعلیم و تربیت تأکید داشته و تقویت بنیه عقلی و برترگزینی را به این ترتیب ممکن می‌دانند. امام علی علیه السلام فرموده است: «العقل غریزة تزید بالتجارب» و «شهرة الاختیار، حسن التجربة».

اصل ششم. پرورش اخلاقی باید با توجه به مقتضیات زمان صورت پذیرد.

چه سنخیتی بین «رشد» و «زمان» وجود دارد؟ در پرورش اخلاقی و ایمانی، کدام «شعور» باید قاعده و قانون قرار گیرد؛ شعور کنونی و حاضر و یا شعور گذشته و ماضی؟ در آموزه‌های دینی آمده است که «زمان‌شناسی و زبان‌گزینی» نشان خرد است (الحیاء، ج ۱، معرفة الزمان). زمان در علوم فلسفی - تجربی، دارای ماهیتی فیزیکی و مفهوم تقویمی و ناشی از متغیرهای طبیعی است، اما در علوم انسانی - رفتاری دارای معنی و مفهوم محتوایی و تحلیلی و ناشی از متغیرهای سیاسی - فرهنگی است.

به فرموده امام علی علیه السلام: «اذا تغير السلطان، تغير الزمان؛ دگرگونی نظام سیاسی و رژیم، زمان را دگرگون می‌کند». زمان در این مفهوم، که چون فضایی هاله مانند پیرامون گفتار و رفتار آدمی را فرا می‌گیرد، باز تولید جنبش ارادی انسان و آن نیز برآیند فعلیت نیازهای انسان است.

بر این اساس، ملاک و معیار در «مقتضیات زمانی»، «پسند» انسان‌ها نیست، بلکه «نیاز» آنان است؛ چرا که بین پسند و نیاز، الزاماً هماهنگی و رابطه مستقیم وجود ندارد. به بیان قرآن: «عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم» (بقره، ۲۱۶).

قرآن وقتی گفتگو و پرس و جو از صحنه قیامت را گزارش می‌کند، می‌آورد که چون از جهنمی‌ها، راز سقوط را می‌پرسند، جواب داده می‌شود که: «کنا نخوض و نلعب» (توبه، ۶۵) و «کنا نخوض مع الخانضین» (مدثر، ۴۵)؛ یعنی تئوری ما این بود که «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» و این سرمشق و سرفصل، رمز فلاکت و هلاکت ما قرار گرفت.

زمان پسندی، محافظه‌کاری و فرصت‌طلبی را در پی داشته و اصل و اساس سیاست «ابن

الوقتی» و «همرنگی با جماعت» است. بدیهی است که چنین راه و رسمی ناپسند و مذموم است. بر این اساس، رعایت مقتضیات زمانی و پرهیز از محافظه کاری و فرصت طلبی، مقدماتی داشته و «فرزند زمان خویش» بودن هم مقدماتی دارد که مهم ترین آن، یکی «پیش بینی و آینده نگری» است.

به فرموده امام علی علیه السلام: آگاه ترین انسان کسی است که در برخورد با نوآوری و رویدادهای تازه، شگفت زده نشود» (الحیة، ج ۱، معرفة الزمان). این سخن مفهومی دارد که در تعبیر دیگری از مولا علی علیه السلام این گونه آمده است: «کفی بالمرء جهلاً ان یعجب من احداثه؛ در نادانی و نابخردی انسان، همین بس که در برخورد با پدیده‌ها و رویدادهای نوین دچار شگفتی شود» (همان).

در بینش علوی، شاخص زمان آگاهی، توقع، انتظار و استقبال از حوادث است. پس باید آینده را نگریم، تعریف کرد و افق روشنی از فردا را ترسیم نمود تا بتوان ضرورت‌های امروز را به تصویر کشید. تا به سؤالاتی از این قبیل که: سمت و سوی دنیا به کجاست؟ سمت گیری تکنولوژی به کدام جانب است؟؛ زبان گفتگو و مبادله کالای فرهنگی در آینده، کدام زبان است؟؛ نیازهای واقعی فردا چیست و چه خواهد بود؟؛ ما در کجا قرار داریم و باید داشته باشیم؟، و... پاسخ ندهیم، نخواهیم توانست ضرورت‌های امروز را تعریف کرده و تشخیص دهیم.

پاسخ‌گویی به این سؤالات و کشف و درک ضرورت‌های کنونی، آدمی را توانا می‌سازد تا نبض حرکت را در دست گرفته و آینده را بسازد و این مهم به ویژه در دنیای امروز، از بایسته‌های زندگی و پیروزی است.

به گفته امام خمینی (علیه السلام): «روحانیت تا در همه مسایل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست؛ حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشد و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهبای عکس العمل مناسب باشد» (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۰۰).

در تعالیم امام کاظم علیه السلام آمده است: روزگاری که پیش روی داری بشناس و آراسته ساز و آماده پاسخگویی به انتظارات، توقعات، نیازها و چالش‌های آن باش، چرا که تو مسئولی» (تحف العقول، سخنان امام موسی کاظم، حدیث مبسوط خطاب به هشام).

این ویژگی، در آموزه‌های علوی به عنوان شاخص تقوا و طراز ایمان آمده است. به گفته امام علی علیه السلام: «پارسیان کسانی هستند که در ظرف زمانی حال، آینده را نگرسته و می‌سازند» (نهج البلاغه، خطبه ۸۳) و نیز به بیان آن حضرت: «شرط تمام و کمال حیات ایمانی، آینده نگری است» (الحیة، همان).

آینده نگری، پیش نیاز ضرورت‌های امروز و کشف و شناخت ضرورت‌های امروز نیز پیش نیاز ساخت و ساز فردا است و به شرط تحقق این مهم، زمان به معنای تحلیلی خود و به عنوان

مولود جنبش آزادی انسان و اقیقت خواهد یافت. در چنین صورتی است که آدمی، رهبر زمان و پیشبرد خواهد بود و گرنه اسیر و پیرو خواهد ماند، و کسی که چنین باشد و واماند، زمان زده و زمین گیر است. پس باید از فراز امواج، و رای حوادث را نگریست و در یک دید کلان و جامع و فرا زمانی به دنیای پیرامون، نیازها و ضرورت‌ها را تعریف و تبیین نمود و این لازمه دوره گذار است.

ملاحظه و مراعات ملاک‌های یاد شده، ایجاب می‌کند که در برنامه ریزی‌ها، سیاست گذاری‌ها و تصمیم گیری‌ها، به منظور آینده سازی، نیازهای نسل نو جامعه سرفصل و الگو قرار گرفته و در دستور کار واقع شود. در تعالیم علوی آمده است: «اولی الاشیاء ان يتعلمها الاحداث، الاشیاء التي اذا صاروا رجالاً احتاجوا اليها؛ بهترین‌های مواد آموزشی برای نسل نو جامعه، چیزهایی است که چون بزرگ شوند، به آن نیازمندند...» (تهج البلاغه، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، حکمت ۸۱۷). مشابه این تعلیم گرانسنگ در حوزه پرورش نیز با این بیان آمده است: «لا تقسروا اولادکم علی آدابکم، فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم؛ فرزندانان را به ادب خود مجبور و محصور نسازید، چرا که آنان پدیده‌های زمان دیگری هستند» (همان، حکمت ۱۰۲) و به گفته اندیشمندی: «کودکان شما، بچه‌های شما نیستند. آنان دختران و پسران آن زندگی‌اند که بر خود شور و شوق و میل دارد. آنان به دست شما پا به عرصه وجود می‌نهند، اما از شما نیستند، با آن‌که با شمایند، اما از آن شما نیستند. می‌توانید عشقتان را ارزانی‌شان دارید، اما نه افکار و اندیشه‌های‌شان را، چرا که آنان افکار خویش را دارند. می‌توانید جسم ایشان را کاشانه بخشید، اما نه روحشان را، چرا که روح آنان در خانه فردا ساکن است. می‌توانید رنج برید تا مثل آن‌ها باشید، اما در این طلب نباشید که آنان را هم چون خود سازید، چرا که در زندگی به عقب باز نمی‌گردند و در دیروز رحل اقامت نمی‌افکنند...» (این من کیست، ص ۵۳۱).

وقتی ملتی در گردونه جامعه و در مسیر حیات تاریخی خود از مرحله‌ای به مرحله دیگر گام نهاده و وارد می‌شود و در حوزه فهم و فکر دگرگونی پیدا می‌شود، فرهنگ و ادبیات آن ملت نیز دگرگون شده و دچار تحول می‌گردد. در این صورت باید «عرضه»‌ها متناسب با «شعور حاضر» تنظیم شود: «اقوام بشر همیشه دارای دو ادراک و شعورند: شعور حاضر و کنونی و شعور ماضی و گذشته؛ بدیهی است که هر شعوری، تعبیر ویژه خود را می‌طلبد. بر این پایه نمی‌توان با تعبیر شعور گذشته، شعور حاضر را تغذیه و تأمین کرده (محمدرضا حکیمی، تفسیر آفتاب، صص ۲۲۱-۲۲۰). بنابراین شایسته است که در زبان و بیان، همواره اصلاح صورت گیرد و به گفته استاد مطهری: «در هدایت و رهبری نسل امروز باید و لازم است تا فوراً و اصلاح عمیقی در بیان و تبلیغ و کتب صورت گیرد. باید با منطق، زبان و افکار روز آشنا شد و از همان راه به هدایت و رهبری پرداخت» (ده گفتار، رهبری نسل جوان).

از همین روست که امام خمینی (علیه السلام) در رابطه با نسل تواندیش، خطاب به روحانیون

می فرمود: «وقتی ما می توانیم به آینده کشور و آینده سازان امیدوار شویم که به آنان در مسایل گوناگون بها دهیم و از اشتباهات و خطاهای کوچک آنان بگذریم و به همه اصولی که منتهی به تعلیم و تربیت صحیح آنان می شود، احاطه داشته باشیم. فرهنگ دانشگاه ها و مراکز علمی غیر حوزه ای، به صورتی است که به تجربه و لمس واقعیت ها بیش تر عادت کرده است تا به فرهنگ نظری و فلسفی...» (پیام استقامت).

استاد مطهری نیز در این زمینه می گوید: «منطقی که یک پیرزن را مؤمن می کند، اگر در مورد یک آدم تحصیل کرده به کار برده شود او را گمراه می کند. یک کتاب در یک زمان مناسب ذوق عصر و سطح فکر زمان بوده و وسیله هدایت مردم بوده است و همان کتاب در زمان دیگر اسباب گمراهی است. ما کتاب ها داریم که در گذشته وظیفه خود را انجام داده و صدها و هزاران نفر را هدایت کرده اند، ولی همان کتاب ها در زمان ما کسی را که هدایت نمی کند، سهل است، بلکه اسباب گمراهی، شک و حیرت مردم می باشد که باید از کتب ضلال شمرده شود...» (ده گفتار). چرا که به بیان امام علی علیه السلام: «المرء ابن ساعته؛ آدمی، فرزند زمان خویش است».

بنابراین، چنان که پیش از این هم اشاره شد، الگوی طرح و برنامه پرورشی، باید نیازهای نسل حاضر در بستر زمان باشد و به موجب این اصل، هویت و ماهیت کودک و نوجوان و به طور کلی مخاطب، باید قاعده سیاست گذاری های پرورشی قرار گرفته و رعایت شود و نه تمنیات، تمایلات و توقعات بزرگان عالم؛ چرا که این شیوه خطاست و ره به گمراهی می برد. طرح و برنامه باید باز تولید نیازها باشد و این است سرّ آن که در موارث فرهنگی به یادگار مانده از پیشوایان دینی، با جمله «علیکم بالاحداث» توجه آموزش و پرورش و دستگاه ها و نهادهای فرهنگی نسبت به جوانان و نوجوانان معطوف شده است.

بنابراین، نسل کهن به منظور هدایت و رهبری نسل نوین، باید اصلاحات را از خود شروع کند و در بستر زمان حضور یابد تا در مسیر نیاز جوانان و نوجوانان قرار گیرد و زبان آنان را بشناسد؛ آن گاه زبان مناسب با زمان را برگزیند.

زبان و بیان تربیت و هدایت، باید متناسب با ظرفیت علمی و عقلی و ادراکی مخاطب باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «انا معاشرنا الانبیاء، امرنا ان نكلم الناس علی قدر عقولهم» (تحف العقول، سخنان نبوی).

اصل هفتم. پرورش اخلاقی باید با الگوی «تربیت» صورت گیرد و نه «صنعت». در پرورش اخلاقی، اصل و اساس و قاعده کدام است؟ هویت و ماهیت مخاطب، انگیزه و نیازهای او و یا ایده و عقیده سرپرستان و متولیان و بزرگسالان حاکم؟ در بخش گذشته اشاره کردیم که آنچه که باید به عنوان قاعده سیاست گذاری پرورشی قرار بگیرد، هویت و ماهیت مخاطبان (کودکان و نوجوانان) است و نه تمنیات، تمایلات و توقعات

بزرگسالان و حاکمان؛ زیرا «تربیت»، پرورش است و کار تربیت و پرورش، به تعبیر استاد مطهری، باغبانی است. کار باغبان، پرورش گل و گیاه است، یعنی ویژگی‌های طبیعی گل و گیاه در نظر گرفته می‌شود. باغبان سعی می‌کند که راه رشد و کمالی را که نهادینه طبیعت است، کشف کرده، بشناسد و بر اساس همان قوانین طبیعی، ویژگی‌های ساختاری گل و گیاه را پرورش دهد (فطرت، صص ۱۵ و ۱۴). تربیت، پرورش دادن ویژگی‌های ساختاری (غریزی و فطری) انسان است؛ یعنی اگر انسان دارای فطریات ادراکی است و اهل سؤال و استفهام و پرسش‌گری است و نیز اگر دارای فطرت احساسی است و اهل عشق و عبادت و پرستش‌گری است، این‌ها را باید رشد و پرورش داد و این با «صنعت» متفاوت است. «صنعت» ساختن است، کار صنعت و ساختن، باز به تعبیر استاد مطهری، مانند نجاری است؛ کار نجار، ارضاء و اشباع تمنیات و تمایلات خود فرد است و توجهی با ماده خام ندارد، که در این ساخت و ساز، ناقص و یا کامل می‌شود (همان).

امام علی علیه السلام بعث و بعثت را کاوش و چالش دانسته و قاعده و ضابطه رویش و بالش انسان را همین می‌داند و می‌فرماید: «انبياء آمدند تا «ليستأدوهم میثاق فطرته و يذكرهم منسى نعمته و يحتجوا عليهم بالتبليغ و يثيروا لهم دفائن العقول» (نهج البلاغه، خ ۱).